

هو محکم

دوره علوم و معارف اسلام
٦

رساله نوین

درباره

بناء اسلام بر سال و ماه متبری

و تفسیر آیه

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

بمبحث تفسیری، روایاتی، فقهی و تاریخی

تالیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله لفظه الزکیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رساله نوین

درباره

بناء اسلام بر سال و ماه قمری

و تفسیر آیه

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

بحث تفسیری، روانی، فقهی و تاریخی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله لفظه الزکیة

فهرست

صفحه	مطلب
۷-۱۰	مقدمه
۱۳-۱۸	حرکت رسول خدا از مکه برای عَرَفَات
۱۹-۲۴	خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عَرَفَات
۲۵-۲۷	إفاضة رسول الله از عرفات به مشعر الحرام
۲۸-۳۸	خطبه مشهور رسول خدا در منی
۳۹-۴۰	تفسیر آیه : إِمَّا التَّسْبِيُّ زِيَادَةً فِي الْكُفْرِ
۴۱-۴۴	گفتار مجمع البیان در تفسیر آیه نسیئ
۴۵-۴۸	روایات وارده در تفسیر نسیئ به تأخیر ماههای حرام
۴۹-۵۱	روایات وارده در تفسیر نسیئ ، به دور زدن ماهها در فصول سال
۵۲-۵۳	روایات وارده از مجاهد، در تفسیر نسیئ به گردش حج در فصول سال
۵۴-۵۸	گفتار فخر رازی در تفسیر آیه : إِمَّا التَّسْبِيُّ زِيَادَةً فِي الْكُفْرِ
۵۹-۶۰	گفتار فخر رازی در کیسه گیری اعراب
۶۱-۶۶	گفتار بیرونی درباره نسیئ سال قمری به شمسی
۶۷-۷۰	گفتار ابو معشر بلخی درباره نسیئ و کیسه گیری اعراب
۷۱-۷۳	نسیئ معنای عام دارد؛ و شامل هر دو نوع می شود
۷۴-۷۵	عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی

مطلب

صفحه

۷۵-۸۲ تاریخ اسلام ، تاریخ قمری است
۸۳-۸۶ تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد
۸۶-۹۱ تسلط أجنب ، بر أصل افتراق مسلمین صورت گرفت
۹۱-۹۳ دست اجانب در تاریخ مسلمین
۹۴-۹۹ تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دوم
۹۹-۱۰۵ تبدیل سالهای شمسی به باستانی در دوره پنجم
۱۰۶-۱۱۲ نام شش ماه از ماههای باستانی، نامشش فرشته در آئین زردشت است ...
۱۱۳-۱۳۲ مرحله سوم از خط استعمار: تبدیل سالهای هجری به شاهنشاهی
۱۳۳-۱۳۴ انقراض خاندان پهلوی، در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی
۱۳۴-۱۳۶ اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۱۳۶-۱۴۰ یادبودها، و سالگردها بر أساس تاریخ هجری قمری
۱۴۱-۱۴۳ فوائد سال قمری ، ومضارسال شمسی
۱۴۴-۱۵۲ اساس اسلام فطرت است ، وماههای آن قمری

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ صَلَی اللّٰهُ عَلَی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ
وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ
الْعَظِیْمِ .

این حقیر ناچیز در ضمن بحث و کتابت دوره امام‌شناسی، از دوره علوم و معارف اسلام؛ در توطئه و تمهید واقعه غدیر خم، و فحص در اطراف و جوانب مسئله و ملاحظه ظروف و مقتضیات، و نگرشی به وضع آن محیط و تماشای زمینه‌ها و مواقع افکار و اندیشه‌ها در اعلان عمومی و نصب علنی حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را به امامت و ولایت مطلقه کلیه الهیه، خود را نیازمند دید تا بحثی جامع در حجة الوداع و سفر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از مدینه به مکه بنماید.

در تنها بحث غدیر که چهار جلد (از جلد ششم تا جلد نهم) این دوره را استیعاب نمود؛ داستان مسافرت رسول خدا در سنه دهم از هجرت به مکه، و خصوصیات وقایع و جریانات حادثه؛ کاملاً بررسی و تحلیل شده؛ و قسمتی از مجلد ششم را فرا گرفت.

از جمله آن وقایع، خطبه‌هایی است که آن حضرت در مکه و در سرزمین عرفات و در منی ایراد کردند.

در ضمن خطبه آن حضرت، در مسجد الخیف، واقع در منی که در روز عید قربان ایراد شد (و خطبه‌ای بسیار عالی و رواقی و حاوی بسیاری از احکام و دستورات و توصیه‌ها و اندرزهاست - سخن از نسیئ که عبارت است از : تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقررۀ هر ماه به ماه دیگر ؛ و به زمان‌های بعد ؛ به میان آمد . و حضرت با استشهاد به آیه قرآن ، آن را موجب زیادی کفر دانسته و تصریح نمودند که :

باید تکالیف و اعمال ، طبق شهر قمریّه بجای آورده شود ، که دوازده ماه است ؛ و چهار ماه از آن که رجب و ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم است، ماههای احرام شمرده می شود ؛ و به عقب انداختن حجّ و سایر تکالیف را از زمان مقررّ خود در شرع که طبق شهر قمریّه است ؛ حرام است .
و اعلام داشتند که :

أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ؛ السَّنَةُ إِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ :
ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ : ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبٌ
مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ .

عرب جاهلیّ که به جهت تناسب فصول از حیث اعتدال هوا و از حیث تجارت و فروش امتعه خود، حج را از ماههای قمریّ به ماههای شمسیّ برمی گردانید و هر سال چند روز به تاخیر می انداخت ؛ کار غلطی بوده است ؛ و در این سال که سنه دهم از هجرت است ، زمان در دور خود به

همان کیفیتی بازگشته است که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید و حجّ بر موقع و محلّ خود در شهر قمریّه رسیده است که برای آن مقرر و معین شده بود.

حقیر بحول الله و قوته، بحث را در این زمینه، گسترش داده و اطراف و جوانب مسئله را بررسی کرده؛ و به اثبات رسانید که: تقویم قمری از ضروریات اسلام است؛ و حتّی ضمیمه نمودن تاریخ شمسی را با قمری، همانطور که امروز مرسوم شده است، کار غلطی است که در نتیجه عدم توجه به مفاسد و معایب آن معمول گردیده است. در سراسر اقطار اسلام، تاریخ منحصر به قمری است؛ و همه کشورهای اسلامی بنا بر ضرورت دین، باید دست از تاریخ شمسی که در اثر نفوذ استعمار کافر رائج گردیده است، بردارند.

یکی از ارکان مهمّ وحدت اسلامی، اتحاد در تاریخ است که حتما باید بر اساس تاریخ هجری قمری که از جهت اتفاق و اجماع مسلمین و تاریخ و حدیث و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، جای هیچگونه شبیه و تردیدی نیست، مقرر و رائج و دارج گردد.

این بحث بسیار جالب و نفیس خاتمه یافت؛ بطوریکه بعضی از دانشمندان و اعلام، اصرار بر آن داشتند که به صورت رساله‌ای جداگانه طبع شود، تا در دسترس عموم قرار گیرد، استفاده از آن منحصر به کسانی که فقط دوره امام‌شناسی را تهیه و مطالعه می‌کنند؛ نباشد.

بنابراین، مسؤل آنان را اجابت نموده؛ و به صورت رساله مستقلی به نام رساله نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری، مطالب را بدون کم و کاست تحریر نموده؛ تا مورد استفاده همه اهل تحقیق قرار گیرد و ما اجری

الَّا عَلَى اللَّهِ ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَ اللَّهُ غَايَةُ الْمَسْئُولِ وَ نَهَائِهِ الْمَأْمُولِ.

مشهد مقدس قریب ظهر روز ۲۲ شهر محرم الحرام

سنه ۱۴۰۶ ، هجریه قمریه

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ
يَوْمِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الْقِيَامِ

بناءً إسلام برسال و ماه تسمى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّٰهَرِیْنَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی
اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ ؛ وَ لَاحَوْلَ
وَ لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ .

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَ اِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرٰهِيْمَ مَكَانَ الْبَيْتِ اَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا
وَ طَهَّرُ بَيْتِي لِلطّٰهَرِيْنَ وَ الْقَائِمِيْنَ وَ الرُّكْعَ السَّجُوْدِ -
وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ
يَأْتِيْنَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ - لِّشَهِدُوْا مَنَفِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوْا
اسْمَ اللّٰهِ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمَتٍ عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِیْمَةِ الْاَنْعَامِ
فَكُلُوْا مِنْهَا وَ اطْعَمُوْا الْبِئْسَ الْفَقِيْرَ - ثُمَّ لِيَقْضُوْا تَفَثَهُمْ
وَ لِيُوفُوْا نُدُوْرَهُمْ وَ لِيُطَوِّفُوْا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ - ذٰلِكَ وَ مَنْ
يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لّٰهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ اُحِلَّتْ لَكُمْ

الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ
وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ-

(آیات ۲۶ تا ۳۰، از سوره حج: بیست و دومین سوره از قرآن کریم)

«(و یاد بیاور ای پیغمبر) زمانی را که ما مکان بیت الله الحرام را برای ابراهیم مهیا و آماده نمودیم، اینکه هیچ چیزی را شریک من قرار مده! و این بیت مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به نماز و برای رکوع کنندگان، سجده کنندگان پاک و پاکیزه گردان؛

و در میان مردم اعلان و اعلام حج کن، تا اینکه به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که از بعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند، آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می آیند. به جهت اینکه مردم بهره‌ها و منفعت‌های خود را مشاهده کنند و در آنها حضور یابند اسم خدا را در ایام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند، بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است، پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدت و سختی بخورانید!

و سپس بایستی از احرام بیرون آیند، آلودگی‌ها و چک و پلیلی را از خود دور کنند، و باید به نذرهای خود وفا کنند، و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هر کس چیزهای محترم خدا را بزرگ و معظم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد، مگر آنچه را که برای شما خوانده می‌شود. پس بنابر این از رجس و پلیلی از بت‌ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!»

باری، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از انجلم طواف و سعی و بیان حکم تمتع برای تمام کسانی که با

خود هدی نیاورده بودند، با جمیع متعلقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام الله علیها، و با اولاد صغار آن بی بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام که به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود، و با جنین او: حضرت محسن علیه السلام که بر حسب قرائن در زمان حج، بی بی حامل به او بودند؛ به ابطح که در مشرق مکه است آمدند؛ و این چند روزی را که تا زمان حج مانده است در آنجا توقف کردند.

و بنا بر آنکه در روز یکشنبه چهارم ذوالحجة وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقف کردند،^۱ و در روز هفتم که آن را یَوْمُ الزَّيْنَةِ گویند به جهت زینت کردن شترهای هدی به روپوش‌ها، خطبه‌ای خواندند^۲، و در روز هشتم که روز ترویبه است نیز خطبه‌ای ایراد کردند مردم را به کیفیت عمل به مناسکشان آگاه کردند^۳، و در روز پنجشنبه هشتم که ترویبه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف منی حرکت کردند، و دستور دادند که در همین روز تمتع کنندگان، به احرام حج از مکه محرم شوند؛

۱- «البدایة والنهائة» ج ۵؛ ص ۱۶۶. ۲ و ۳- «البدایة والنهائة» ج ۵؛ ص ۱۶۹.

۲- «طبقات ابن سعد» ج ۲؛ ص ۱۷۳.

و لیبیک گویان به جانب منی بروند.^۱

و بنابراین غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و کسانی که با خود هَدی آورده بودند، جمیع تمتع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن حضرت از احرام بیرون آمده بودند تا روز هشتم (تروییه) مُجِلّ بودند؛ و در این روز محرم شده و به صوب منی رهسپار شدند.

رسول خدا به منی آمدند، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منی بجای آوردند؛ و تا به صبح در منی توقف کردند، و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است را نیز در منی بجای آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند؛ و در این مسئله هیچ خلافتی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در منی انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز تروییه حرکت کردند؛ نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در منی بجا آوردند.^۲

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السلام وارد است، مستحب مؤکد است که حجاج از

۱- «البدایة والنهایة» ج ۵؛ ص ۱۶۶

۲- همین کتاب؛ ص ۱۷۰

مکه یکسره به عرفات نروند، بلکه شب عرفه را در **مِنَى** بیتوته کنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند. صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب **عَرَفَات** حرکت کردند؛ و دستور داده بودند که چادرشان را در **نَمِرَة**^۱ برافرازند.

قریش چون خود را اهل حرم می دانستند؛ فلذا در حال حج از **مشعر الحرام** که داخل حرم است بیرون نمی رفتند؛ و وقوف خود را در **مشعر می** گذاردند؛ و می گفتند: وقوف به **عَرَفَات** که خارج از حرم است برای غیر قریش است؛ و روی این مبنی چون رسول خدا از **مِنَى** حرکت کردند، هیچ شکی نداشتند در این که رسول خدا که از قریش است در **مشعر** وقوف خواهد نمود؛ ولی این پندارشان غلط درآمد؛ و رسول خدا یکسره از **مِنَى** به عرفات آمدند و در **قُبّه** و **چادر** خود که از مو بود؛ و در **نَمِرَة** و **متّصل** به سرزمین عرفات نصب شده بود وارد شدند^۲ و طبق آیه قرآن: **ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَأَسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ**

۱- **نَمِرَة** - به فتح نون و کسر میم - ناحیه‌ای است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است: که **حَرَم** از راه طائف در کنار عرفات در یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

۲- «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۱۷۰. و «السیرة الحلبیة» ج ۳ ص ۲۸۹. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۱.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

(آیه ۱۹۹، از سوره ۲: بقره)

« و سپس افاضه کنید، و کوچ کنید از همانجائی که مردم کوچ می‌کنند، و از خدا طلب غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان است»

وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به منی برای انجام مناسک منی حرکت کردند.

باری، رسول خدا در عرفات در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید، ناچه قصواء^۲ خود را طلییده، و بر آن

۱- در «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از آن حجّهائی انجام داده‌اند که مقدارش معلوم نیست؛ یعنی قبل از نبوت هم در عرفات وقوف می‌کردند و از آنجا به مزدله کوچ می‌کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود؛ بر خلاف قریش؛ چون آنها از حرم بیرون نمی‌رفتند و می‌گفتند: ما فرزندان ابراهیم علیه السلام هستیم؛ و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین در مکه می‌باشیم؛ و علیهذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد؛ و اگر در سال حجّ از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می‌نگرد؛ و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در حلّ نخواهند داشت؛ و باید در موسم حجّ از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در حلّ مانند حرم باشد؛ و می‌گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم؛ فلهدا وقوف به عرفات را برای غیر قریش می‌دانستند؛ و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می‌کردند

۲- قَصُوءٌ به فتح قاف و مدّ است، و بعضی که به ضمّ قاف و قصر خوانده‌اند: قُصُوی اشتباه است؛ و این ناقه از ناقه غُضباء و جدعاء است، و نیز بعضی که این اسامی را برای ناقه واحدی علم دانسته‌اند اشتباه است. (سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۹۸)

سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند، و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ؛ كَحُرْمَةِ
يَوْمِكُمْ هَذَا؛ فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا؛ أَلَا كُلُّ
شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَدِمَاءُ
الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَإِنَّ أَوْلَّ دَمٍ أَضْعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ
رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ؛ وَكَانَ مُسْتَرْضِعًا فِي بَنِي سَعْدٍ فَقَتَلَهُ
هَذَايَلُ .

وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ؛ وَأَوْلُّ رَبَاً أَضْعُ رَبَايَا
رَبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ .^۱

وَأَتَّقُوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَحَدُ تُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ
وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ
لَا يُوطِئَنَّ فُرُشَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُوْنَ؛ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ
فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ .

وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي لِإِعْتَصَمْتُمْ
بِهِ : كِتَابَ اللَّهِ!^۲

۱- بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ کامل ج ۲، ص ۳۰۲ ابن اثیر نقل کرده

است

۲- در «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲ آورده است: کتاب الله و سته نبیه: و در

«تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۱ آورده است: کتاب الله و عترتی ←

وَ أَنتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَأَدَيْتَ وَ نَصَحْتَ!

فَقَالَ بِأَصْبَعِهِ السَّبَابَةَ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْكُثُهَا

عَلَى النَّاسِ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثَلَاثَ

مَرَّاتٍ^۱.

«همانطوریکه امروز شما که روز عرفه است روز محترمی است، و این ماه ذی الحجه شما ماه محترمی است، و این شهر و بلده شما که مکه است شهر محترمی است، و حرام است در این روز و این ماه و این شهر محرمات الهیه، همینطور خون‌های شما، و مال‌های شما بر شما محترم است، و ریختن خونهایتان و بردن مالهایتان بر یکدیگر حرام است!

آگاه باشید! تمام امور و سنت‌های جاهلیت را من در زیر گام خود نهادم، و خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده، و قصاص ندارد. و اولین خونی را که من قصاصش را ساقط کردم از خون‌های ما که در جاهلیت ریخته شد، خون پسر ربیعۀ بن حارث بن عبد المطلب است - و او از طائفه بنی سعد شیرده و مرضعه می‌خواسته است و او را

«أهل بیتی. و بنابراین به ظن قوی در تمام این روایات و عترتی أهل بیتی بوده است؛ غایة الامر در کتب مذکوره بکلی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به و سنۀ نبیه تبدیل و تحریف شده است.

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۰، و «سیره ابن هشام» ج ۴، ص ۱۰۲۲ و ص ۱۰۲۳؛ و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ و «بحار الانوار» کمپانی، ج ۶، ص ۶۶۸ از کتاب «منتقى»؛ و «روضه الصفاء» ج ۲، حجة الوداع؛ و «تاریخ طبری» ج ۳، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱ از طبع دوم دارالمعارف؛ و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۱۲ و «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۳۰۲ و محمد حسنین هیکل در کتاب «حیة محمد» از ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۳ آورده است.

طائفه هُدَیْل به قتل رسانیده‌اند - (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسر عمومی پیغمبر بوده است)

و رباهائی که در جاهلیت تعهد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم، و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عمومی من عباس بن عبد المطلب از مردم می‌خواهد، تمام این منفعت پول‌ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید درباره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود در آوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و مواجهه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حق شما بر ایشان آن است که هیچکس را که شما ناپسند دارید، در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند، و اگر چنین کردند، بزیند آنها را زدن که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفکند.^۱
و حق ایشان بر شما آن است که طعام و لباس آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید!

و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد، و آن کتاب خداست.
و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!

مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ نمودی، و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد خود عمل نمودی، و امت را به نصیحت و ارشاد هدایت فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سبابه خود را به آسمان بلند کرده، و به طرف مردم سه بار پائین آورده، و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! «

۱- ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرَحٍ؛ بَرَّحَ به الأَمْرُ: أتعبه وجهده و آذاه ذی شدیداً.

عَمْرُو بن حَارِجَةَ گوید: عَتَّاب بن أُسَيْد برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم، و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می‌ریخت، و شنیدم که می‌گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَدَىٰ إِلَيَّ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ وَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ وَصِيَّةٌ لِرَاثٍ؛ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَاللِّعَاطِرُ الْحَجَرُ؛ وَمَنْ أَدْعَىٰ إِلَيَّ غَيْرَ أَبِيهِ، أَوْ تَوَلَّىٰ غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا^۱.

«ای مردم! خداوند حق هر ذی حقی را به او رسانیده است؛ جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند (بطوری که حق ورثه دیگر ضایع شود)^۲ بچه‌ای را که زنی می‌زاید، تابع نکاح صحیح است؛ و به صاحب

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمد بن اسحاق و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است، و «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- شاهد بر این معنی، عبارتی که در «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این خطبه فرمود: إِنَّ اللَّهَ فَسَمَّ لِكُلِّ إِنْسَانٍ نَصِيْبَهُ مِنَ الْمِرَاثِ؛ فَلَا يَجُوزُ لِرَاثٍ وَصِيَّةٌ. خداوند برای هر شخص نصیب و سهم او را از میراث معین و مشخص نموده است؛ بنابراین جایز نیست کسی برای وارث خود وصیتی کند؛ که موجب از بین رفتن حق سایر ورثه گردد. و اما وصیتی که ←

فراش و پدر ملحق می‌شود، و شخص زناکار در این فراش نصیبی از بچه ندارد؛ بلکه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود نسبت دهد؛ و هر بنده‌ای که خود را بنده غیر مولای خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه و عوضی را نمی‌پذیرد؛ و یا هیچ واجب و مستحبی را از او قبول نمی‌کند.»

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خطبه را انشاء می‌کردند و ربيعة بن امية بن خلف که مرد جَهْوَرِيُّ الصَّوْت و بلند صدائی بود، کلمات رسول الله را برای مردم با صدای بلند حکایت می‌کرد؛ و رسول خدا به او می‌گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین می‌گوید...^{*۱}

پس از خطبه رسول الله **بِلَال** اذان گفت، و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بدون فاصله **بِلَال** اقامه گفت، و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع کردند، و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده‌اند؛

→

موجب تضييع حق آنان نشود وصیت از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.

۱- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱ و «سیرة حلبیة» ج ۲، ص ۲۹۹.

یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده ، غایبة الأمر خطبه‌ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع کرده‌اند ؛ و قبل از نماز خطبه خوانده‌اند، ممکن است بگوئیم : نماز جمعه بوده است خصوصاً با روایتی که از حضرت امام صادق علیه‌السلام از پدرش ، از جابر در حِجَّة الوداع آمده است که جابر گفت :

پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند ؛ و خطبه اول را خواندند ؛ و پس از آن بلال اذان گفت ؛ و پس از آن پیامبر شروع در خطبه دوم کردند ؛ و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند ؛ و سپس بلال اقامه گفت ؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند ؛ و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجا آوردند ؛^۱

و از خواندن دو خطبه آنهم بعد از زوال شمس ؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر ، استفاده نماز جمعه را کرده‌اند ، و از آنکه رسول خدا مسافر بوده‌اند ؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست ، و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است ؛ کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است ؛ و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است ، بالاخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاتاً خوانده‌اند ، نه

جهرأ، همچنانکه از بحث مالک با أبویوسف در محضر هارون الرشید استفاده می‌شود، می‌توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده‌اند.^۱

و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر راحله خود سوار شده، و به موقف آمدند؛ و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و در حدیث است که آن حضرت گفته‌اند:

با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، اینست:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و شریکی برای او نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست».

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجسد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر کردند که منادی ندا کند: الْحَجُّ عَرَفَةُ مَنْ جَاءَ نَيْلَةَ جَمْعٍ أَيْ الْمَزْدَلِفَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ.

۱- «سیره حلبیه» ج ۳؛ ص ۳۰۰؛ و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص

«حج عبارت است از وقوف به عرفات ، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد ، و قبل از طلوع صبح صادق ، وقوف مزدلفه را ادراک کند ، حج را ادراک کرده است»^۱.

و رسول خدا بر روی ناقهٔ **عَضْبَاءِ** خود سوار بودند ؛ و چون آفتاب غروب کرد **أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ** را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده ، و به جانب **مُزْدَلَفَةَ** روان شدند ، و در راه مردم را امر می‌کردند که با سکینه و آرامی حرکت کنند . چون در راه به **شُعْبِ أَبْتَرٍ** رسیدند پیاده شده ، و اِدْرَار کرده و وضوی مختصری گرفتند .^۲

و بلاد رنگ آمدند تا به **مُزْدَلَفَةَ** رسیدند ، و در آنجا نماز مغرب و عشاء را با هم جمع کرده ، و با یک اذان و دو إقامه بدون فاصله انجام دادند^۳ و خود بر پهلوئی خود آرمیده ؛ و به زنان و کودکان که ضعفاء محسوب می‌شدند اجازه دادند که بعد از نیمه شب به **مِنَى** حرکت کنند . ابن عباس می‌گوید :

رسول خدا ضعفای اهل خود را به من سپردند ، تا من آنها را بعد از نیمه شب به **مِنَى** بیاورم ، ولی تاکید کردند که **جَمْرَةَ عَقَبَةَ** را رمی نکنند مگر آنکه آفتاب طلوع کرده باشد .

۱- «سیرهٔ حلییه» ج ۳ ، ص ۳۰۰ ، و «البدایة و النهایة» ج ۵ ، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵ .

۲- «سیرهٔ حلییه» ج ۳ ، ص ۳۰۱ ، و این ادرار کردن به جهت آن بود که بت‌های جاهلیت را از آن کوه می‌تراشیدند .

۳- «البدایة و النهایة» ج ۵ ، ص ۱۸۰ .

چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریکی شب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزْدَلَفَه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرِ الْحَرَام آمدند و در حالی که بر روی ناقه خود سوار بودند، رو به قبله کرده، و وقوف نمودند، و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند، و دعا می کردند تا اینکه هوا جداً روشن گشت.^۱

رسول خدا سواره به جانب منی رهسپار شدند، و فضل بن عباس را پشت سر و ردیف خود نشانندند. و چون به وادی مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش در آوردند؛ و از راهی که به جَمْرَةَ عَقَبَه منتهی می شد، روان شده، تا بدانجا رسیدند، و با هفت ریگی که عبد الله بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جمره هفت ریگ به جَمْرَه زدند؛ و در هر باری که می زدند یک بار اللّهُ أَكْبَر می گفتند. در «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از یحیی بن حصین از جدّه خود أمّ الحصین، و نیز با سند دیگر از جابر بن عبد الله آورده است که: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْمِي الْجَمْرَةَ عَلَى رَأْسِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَيَقُولُ: لِنَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ.

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱.

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جمره را رمی می نمود و می گفت: شما باید مناسک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی دانم شاید بعد از این حج، حج دیگری انجام ندهم!».

و سپس حضرت فیما بین جَمَرَات، در حالی که بر روی ناقه ای و یا بغله شهبائی^۱ سوار بودند، خطبه مفصلی انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبه آن حضرت را گوش می دادند.^۲

و أمير المؤمنين علی بن ابیطالب علیه السلام خطبه آن حضرت را با صدای بلند برای مردم بازگو می نمود.^۳
و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی» می آوریم:

نُضِرَ اللَّهُ وَجَهَ عَبْدٍ سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَحَفِظَهَا ثُمَّ
بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقِيهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ
فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ :
إِحْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالتَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْحَقِّ؛ وَاللُّزُومُ
لِجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.^۴

۱- بَعْلَةُ شَهْبَاء: قاطر سفید رنگی را گویند که در آن نقطه های سیاه باشد.

۲- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۲.

۳- «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

۴- این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نَصْرَ اللَّهِ، نصرالله آورده است؛ و نیز به لفظ وَالتَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ

«خداوند نیکو و خرم گرداند چهرهٔ بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود، و آن را حفظ کند، و به خاطر بسپارد، و سپس آن را به کسی که نشنیده است برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی، که خود آنها فقیه و دانشمند نیستند، و چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی فقیه‌تر و دانشمندتر از خود می‌برند

←
وَاللَّزُومُ جَمَاعَتِهِمْ ذَكَرَ كَرْدَةَ اسْتِ، وَ بَهْ آخِرَ آن آورده است: الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ؛ تَتَكَافَى دِمَائِهِمْ وَ هُمْ يَدُّوْا أَحَدٌ عَلَيَّ مَنِ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِدِمَائِهِمْ أَدْنَاهُمْ. و در «روضه بحار» طبع کمپانی ج ۱۷، ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است؛ ولی در همین باب در طبع حروفی ج ۷۷، ص ۱۳۰ با لفظ نَصَّرَ اللهُ ذَكَرَ كَرْدَةَ اسْتِ. و در «تحف العقول» ص ۴۲ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است؛ امّا در طبع «بحار» کمپانی ج ۱۷، ص ۴۲ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نَصَّرَ آورده؛ و در طبع حروفی ج ۷۷، ص ۱۴۶ از «تحف العقول» نَفَّسَرَ بِأَضَادٍ مَعْجَمَهُ ذَكَرَ كَرْدَةَ اسْتِ؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۵، جزء دوم ص ۸۵ از «إكمال الدّین» صدوق به لفظ نَصَّرَ آورده است و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدث قمی در «تتمّة المنتهی» ص ۱۵۳ از رسول الله در مسجد خیف آورده است. همچنانکه در «إكمال الدّین» نیز چنین است. و در تفسیر «فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اول از امام أحمد حنبل جمالات: الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَائِهِمْ؛ وَ هُمْ يَدُّوْا عَلَيَّ مَنِ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِمَائِهِمْ أَدْنَاهُمْ را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر کرده است. باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند؛ و قیمت خون‌های آنها بقدر یکدیگر است؛ و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان؛ و برای قضاء ذمّهٔ آنها کمترین آنها می‌تواند سبب واقع شود. در «مجمع البحرین» دربارهٔ حدیث: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحَدُهُ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ آورده است که چون از حضرت صادق علیه السّلام از معنای آن سؤال شد؛ در پاسخ فرمودند: اگر لشگری از مسلمانان، طائفه‌ای از مشرکان را محاصره کنند؛ آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من امان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم؛ و در این حال اگر پست‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین فرد مسلمان به او امان دهد؛ بر با فضیلت‌ترین و شریف‌ترین افراد مسلمان لازم است که به او امان او وفا کنند انتهی.*

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا نمی‌کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا و نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق؛ و ملازمت با جماعت مؤمنان، زیرا که دعوت مؤمنان از پشت سر ایشان و از اطراف و جوانب گرداگرد مردم را احاطه کرده است. مختص آنها نیست.»

و پس از آن فرمود: ای رَبِيعَةَ (ربیعۀ بن اُمیۀ بن خلف) بگو: ای مردم! رسول خدا می‌گوید: لَعَلَّكُمْ لَا تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَعَلَيْكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أَى بَلَدٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أَى شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أَى يَوْمٍ هَذَا؟!!

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَالْيَوْمُ الْحَرَامُ!

قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا؛ وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا؛ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این حال که شما نیز بر این کیفیت‌باشید، ملاقات نکنید! آیا می‌دانید این چه شهری است؟! و آیا می‌دانید این چه ماهی است؟! و آیا می‌دانید این چه روزی است؟ مردم گفتند: آری اینست شهر حرام و محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم؛ و اینست روز حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون‌های شما را و اموال شما را حرام و

محترم شمرده است، نظیر احترامی که این بلده شما دارد، و مانند حرمتی که این ماه شما دارد؛ و مانند احترامی که این روز شما دارد! آیا من تبلیغ کردم؟!

همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا!»

ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ؛ النَّاسُ طِفُّ الصَّاعِ لِأَدَمَ وَحَوَاءَ، لَا فَضْلَ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«و سپس فرمود: تقوای خدا را پیشه سازید! و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید! و در زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد مکنید! پس در نزد هر کس امانتی است، باید آن را به صاحبش ادا کند.
 و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی هستند، تمام افراد مردم هر یک همچون پیمانه پر بدون تفاوت، از آدم و حوا هستند، هیچیک از مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ و هیچیک از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست، مگر به پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا من ابلاغ کردم و مطلب را رساندم؟! »

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
 ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛
 وَأَوْلُ دَمٍ أَضْعُهُ، دَمُ آدَمَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَكَانَ آدَمُ بْنُ رَبِيعَةَ مُسْتَرْضِعًا فِي هَذِهِ

فَقَتَّلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ ، وَ قِيلَ فِي بَنِي لَيْثٍ فَقَتَّلَهُ هَذَيْلٌ . -
أَلَا هَلْ بَلَغْتُ ؟!

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

«و سپس فرمود: تمام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد و قصاص ندارد. و اولین خونی را که از اعتبار و ارزش ساقط می‌کنم خون آدم بن ربیعہ پسر حارث بن عبد المطلب (نواده عموی خود من است) - و آدم بن ربیعہ از طائفه هذیل شیرده و مرضعه می‌خواسته است ، و او را طائفه سعد بن بکر کشته‌اند، و گفته شده است که از بنی لیث شیرده و مرضعه می‌خواسته است، و او را طائفه هذیل کشته‌اند -

أيا من تبليغ کردم و حق را گفتم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ : وَ كُلُّ رِبَاً كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ
قَدَمِي ؛ وَ أَوْلُ رِبَاً أَضَعُهُ رَبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ . أَلَا هَلْ
بَلَغْتُ ؟!

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

«و پس از آن فرمود : و تمام منفعت پول‌ها و رباهائی که در جاهلیت صورت گرفته است ، در زیر قدم من نهاده شده است ، و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط می‌نمایم ، ربای عباس بن عبد المطلب (عموی من) است.

أيا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»!

ثُمَّ قَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ

يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا ، يُحِلُّوهُ عَاماً وَيَحْرِمُوهُ عَاماً
 لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ ؛ أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ
 يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ، وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ
 اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ : رَجَبُ الَّذِي
 بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ ، يَدْعُوهُ مُضَرٌ ؛ وَثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ :
 ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمِ . أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ ؟!

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

سپس فرمود: « ای مردم نسیئ (که عبارت است از تاخیر انداختن احکام و تکالیف مقرر در هر ماه به ماه دیگر و به زمان‌های بعد) زیادتی در کفر است ، که بواسطه آن مردمی که کافر شده‌اند ، مورد ضلالت و گمراهی واقع می‌شوند ، آن ماهی را که نسیئ کرده باشند ، در یک سال از ماه‌های حلال می‌شمارند ؛ و در یک سال از ماه‌های حرام ؛ تا با آن مقدار از ماه‌های محرم خدا از جهت تعداد تطبیق کند . آگاه باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطه اصلی خود رسید ، بر همان هیئت و میزانی که در روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید آنطور بود .

و حقاً تعداد ماه‌ها در نزد خداوند دوازده ماه است ، که در کتاب خدا اینطور است ، از آن ماه‌های دوازده‌گانه ، چهارتایش از ماه‌های محترم است که به ماه‌های حرام معروف است : رجب که بین جُمَادَى وَ شَعْبَانَ است ، و آن را مضر گویند . و سه ماه دیگر متوالی و پیاپی است ، که عبارتند از : ذوالقعدة و ذوالحجة و مُحْرَمِ . آگاه باشید : آیا من این مطلب را تبلیغ کردم ؟ !

گفتند : آری ! آن حضرت گفت : بار پروردگارا شاهد باش !

ثُمَّ قَالَ : أَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ خَيْرًا ؛ فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ

عِنْدَكُمْ ؛ لَا يَمْلِكُنْ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئاً ؛ وَإِنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ
 إِلَهِه ؛ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بَكْتَابِ اللَّهِ ، وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ
 حَقٌّ ؛ وَ لَهِنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ؛
 وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ إِلَّا يُؤْتَيْنَ فِرَاشَكُمْ أَحَدًا ؛ وَ لَا يَأْذَنَنَّ فِي
 بُيُوتِكُمْ إِلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إِذْنِكُمْ .

فَإِن فَعَلْنَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ
 وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ ؟!
 قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

« و سپس فرمود : من شما را درباره حمایت و پاسداری از زنان
 سفارش می‌کنم که به نیکویی و خوبی با آنان رفتار کنید ، چون ایشان در نزد
 شما متحمل کارهای سخت و دشوار می‌شوند ، و برای خودشان چیزی
 ندارند ، و شما به امانت خدا آنها را گرفته‌اید ، و به حکم خدا و کتاب خدا ،
 مواجهه و دخول بر آنها را حلال شمرده‌اید !

از برای شما بر عهده آنها حقی است ؛ و از برای آنها بر عهده شما حقی
 است ؛ حق آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به
 طور نیکو و پسندیده بدهید ؛ و حق شما بر آنها آنست که در منزلگاه و
 خوابگاه شما کسی را نیاورند ؛ و در خانه‌های شما دخل و تصرفی نکنند مگر
 با علم شما و اجازه شما !

و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آورند ، شما از خوابیدن با آنها در
 خوابگاهشان دوری گزینید ؛ و آنها را بزیند ؛ زنی که آنها را به مشقت
 نیندازد ؛ و از پای در نیاورد . آگاه باشید : آیا من تبلیغ کردم ؟!

گفتند : آری . آن حضرت فرمود : بار پروردگارا شاهد باش «

ثُمَّ قَالَ : فَأَوْصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَطِعْمُوهُمْ

مِمَّا تَأْكُلُونَ وَأَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَإِنْ أَذْتَبُوا فَكُلُوا
عُقُوبَاتِهِمْ إِلَى شِرَارِكُمْ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«پس از آن فرمود: پس از سفارش درباره زنان، من شما را وصیت و سفارش می‌کنم درباره غلامان و کنیزان که مالک آنها شده‌اید! از هر چه شما می‌خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما می‌پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتکب گناهی شدند، خود شما متصدی کیفرشان نگردید؛ و عقوبت آنها را به عهده بدانتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ أَحْوَالُ الْمُسْلِمِ لَا يَعْشُهُ وَلَا يَحْوُهُ وَلَا
يَعْتَابُهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنْ مَالِهِ إِلَّا بِطِبَّةِ نَفْسِهِ.
أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!»

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«سپس فرمود: هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است؛ به او غش و خدعه نمی‌کند؛ و به او خیانت نمی‌ورزد؛ و از او غیبت نمی‌نماید؛ و خون وی را حلال نمی‌شمرد؛ و هیچگونه تصرفی در مال او را حلال نمی‌داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش! «
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسُ أَنْ يُعْبَدَ بَعْدَ الْيَوْمِ،
وَلَكِنْ يُطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ أَعْمَالِكُمُ الَّتِي تَحْتَقِرُونَ؛
فَقَدْ رَضِيَ بِهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!»

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

« و پس از آن فرمود : حَقًّا که شیطان پس از این روز مایوس شده است که مورد عبادت و پرستش واقع شود ؛ و لیکن مطاع و فرمانده قرار می‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می‌آورید، و آنها را کوچک می‌شمارید ؛ به آن گناهان و خطاها راضی است ! آگاه باشید : آیا من تبلیغ کردم ؟ !

گفتند : آری ! آن حضرت گفت : بار پروردگارا شاهد باش ! «

ثُمَّ قَالَ : أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَى اللَّهِ قَاتِلٌ غَيْرُ قَاتِلِهِ ؛ وَ ضَارِبٌ غَيْرُ ضَارِبِهِ ؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةً مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ؛ وَ مَنْ ائْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ . أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ ؟ !

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

و سپس فرمود : دشمن‌ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد ؛ و زنده غیر ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند ؛ و به مجرد توهّم و سوء قصد کسی به قتل و یا به ضرب او ، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید ، حقا به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده است کافر شده است، و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست . آگاه باشید : آیا من تبلیغ کردم ؟ !

گفتند : آری ! آن حضرت گفت : خداوندا شاهد باش ! «

ثُمَّ قَالَ : أَلَا إِنِّي إِمَّا أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ؛ وَ إِذَا قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ وَ حِسَابِهِمْ عَلَى

اللّٰهُ أَأَلْهَلَ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

« و پس از آن فرمود : آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم ، تا اینکه بگویند : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . و چون بدین شهادت گویا شدند ؛ خون‌های خود را و اموال خود را از تعرض من حفظ کردند ، مگر به حق ؛ ولیکن این از نقطه نظر ظاهر است ، ولی از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست . آیا من تبلیغ کردم؟! »

گفتند : آری ! آن حضرت گفت : بار پروردگارا شاهد باش! »

ثُمَّ قَالَ : لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ . إِيَّيْ قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا : كِتَابُ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي .

أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا : نَعَمْ ! قَالَ : اللَّهُمَّ اشْهَدْ !

« و سپس فرمود : پس از رحلت من به کفر برنگردید ، که گمراه کنندگان بندگان خدا بوده باشید ؛ و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد ؛ و تملیک اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید ! من در میان شما دو چیز را به ودیعت می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه گمراه نخواهید شد : یکی کتاب خدا ؛ و دیگری عِثْرَت من که اهل بیت من می‌باشند . آگاه باشید : آیا من تبلیغ کردم؟! »

گفتند : آری ! آن حضرت فرمود : خداوندا شاهد باش! »

ثُمَّ قَالَ : إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

الْغَائِبَ ١.

و در آخر فرمود: حَقًّا هَمَّةٌ شَمَا مَسْئُولٌ و مورد پرسش قرار خواهید گرفت؛ و بنابراین واجب است که هر کدام از شما که در اینجا حضور داشتید این مطالب را به غائبین برسانید.

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که در مَنَى ایراد کرده‌اند از «تاریخ یعقوبی» آوردیم؛ زیرا که تمام خطبه در این کتاب آمده است؛ و در سایر کتب همین خطبه لیکن به طور تفریق و قطعه قطعه ذکر

۱- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۲. و این خطبه را با مختصر اختلافی در عبارت در «تفسیر الدرُّ المَشْهُور» ج ۳ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و ابن مردویه از أبو حمزة رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناقه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را گرفته بوده است؛ روایت کرده است. و اصل این روایت را در «مسند» أحمد حنبل، در ج ۵ ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶ ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳ از «کافی» روایت کرده است. و در «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۲۲ تا ص ۱۰۲۴ آورده است؛ ولی در عبارت **کتاب الله و عترة نبيه** تحریفی به عمل آمده و به عبارت: **کتاب الله و سنة نبيه** آورده است. و همچنین در «البدایة و النهایة» ج ۵ با چند سند از ص ۱۹۴ تا ص ۲۰۱ آورده است؛ و نیز بیهقی در «سنن» ج ۵ کتاب الحج ص ۱۴۰ آورده است؛ و نیز ابن جوزی در کتاب «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز ابن سعد در «طبقات» ج ۲ ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضة الصفا» ج ۲، باب **حجة الوداع**. و «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه **يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك** از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است. و همچنین طبری در «تاریخ الامم و الملوك» ج ۳ ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ آورده است، و جاحظ در «البيان والتبيين» طبع قاهره، سنه ۱۳۶۷، در ج ۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است.

شده، و هر قطعه از آن توسط بعضی از روات روایت شده است؛ همچنانکه در تعلیقه، به نام بعضی از کتب که فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند، اشاره کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب مهمه، و قوانین عظیم سیاسی و اجتماعی؛ و دستورات اخلاقی و فقهی است. و حَقاً می‌توان مانند آیات قرآن حکیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان توسل جست. و چه نیکو بود برای آن شرحی مفصل نوشته می‌شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و اصول مسلمة سنّت نبویه، و منهاج آل طاهرین از سلاله آن حضرت، تطبیق؛ و معارف محتویه آن را مکشوف می‌نمود؛ و لیکن اینک ما برای روشن شدن یک فقره از فقرات آن که شاید نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد به قدر وسع اقدام می‌کنیم و از خداوند منان توفیق می‌طلبیم و عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و إِلَيْهِ أُنِيبُ.

و آن فقره اینست: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِمَّا النَّسِيءُ زِيَادَةً فِي الْكُفْرِ تا آخر جملاتی که در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیح مطلبی است که در دو آیه از قرآن وارد شده است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ

الْقِيَمِ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ - إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يَحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .

(آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۹: توبه)

« بدرستی که تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، که از این ماهها، چهارتایش ماههای محترم هستند، آنست آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههای محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشرکان جنگ و کارزار کنید، همچنانکه ایشان با همه شما جنگ و کارزار نمودند! و بدانید که حَقاً خداوند با پرهیزکاران است!

اینست و جز این نیست که تاخیر انداختن تکالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههای دیگر، موجب زیادی کفر است، که بدین وسیله کسانی که کافر شده اند گمراه می شوند. این کافران در یک سال، ماه حرام را حلال می کنند، و در یک سال ماه حرام را حرام می شمارند؛ تا بدین جهت با تعداد ماههائی که خداوند حرام فرموده است؛ موافقت کنند. و بالتَّیجِه آن ماهی را که خدا محترم شمرده است، حلال می کنند؛ و حرمت آن را نادیده می گیرند.

بدی و زشتی کردار آنان برایشان زینت داده شده است، و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.»

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ با استناد و استشهاد به این آیه، تأخیر و نسیء ماهها را حرام شمردند و روشن

نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

نَسِيئٌ مصدر است مثل نَذِيرٌ وَ نَكِيرٌ از مادَّة نَسَأَ الشَّيْئُ يُنْسِئُهُ نَسْأً وَ مَنَسَأَةً وَ نَسِيئاً إِذَا أَحْرَهُ تَأْخِيراً یعنی آن چیز را به تأخیر انداخت .

شیخ طبرسی گوید: طائفه عرب ماههای چهارگانه : رجب و ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم را بنا بر تمسک بر ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام محترم می شمردند ، و جنگ و قتال را در آنها حرام می دانستند ، و چون مردان کارزار و مخاصمه بودند ، صبر کردن سه ماه متوالی : ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم برای آنان سخت بود ، که به هیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند ، فلهدا حرمت ماه محرّم را به ماه صفر تاخیر می انداختند ، و بجای محرّم ماه صفر

۱- در «نهایة» ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۹ در مادَّة دَوَّرَ آورده است که : و در حدیث است که إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ گفته می شود : دَارَ يَدْوَرُ اسْتَدَارَ يَسْتَدِيرُ بمعنای آنکه گرداگرد چیزی دور زد ؛ و به جایی که حرکت را از آنجا شروع کرد ؛ برگشت ؛ و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه محرّم را به ماه صفر تأخیر میانداختند برای آنکه در محرّم جنگ کنند و این نَسِيئٌ است ؛ و هر سال بعد از سال دیگر اینکار را انجام می دادند . و بنابراین محرّم از ماهی به ماه دیگر منتقل میشد بطوریکه در تمام ماههای سال گردش می کرد و دور می زد . و چون آن سالی که رسول خدا حجّ نموده بود ؛ ماه محرّم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود ؛ و سال به همان هیئت و کیفیت اول خود دور زده بود؛ فلهدا رسول خدا چنین فرمود .

را ماه حرام می‌شمردند ، و ماه محرّم را حلال می‌کردند . و مدّتی بر این نهج که می‌خواستند درنگ می‌کردند ، سپس حرمت را دوباره به محرم بر می‌گردانند ، و این عمل تاخیر را نیز در ماه ذی الحجّة انجام می‌دادند و حکم بدان می‌نمودند.

فَرَاءَ گوید : آن کسی که متعهّد و مسؤل نَسِیء بود مردی بود از طائفه کِنَانَة که به او نُعِیم بن ثعلبة می‌گفتند و در حج رئیس موسم بود ، و می‌گفت : من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی‌شوم ، و در نیل به مقصود پیوسته مظفر و منصورم ، و حکمی را که می‌کنم هیچوقت برگردانده نمی‌شود!

مردم در موسم در پاسخ او می‌گفتند : آری راست می‌گوئی ! اینک یک ماه را برای ما تاخیر انداز ! حرمت ماه محرم را بردار! و به ماه صفر انداز! و محرّم را برای ما حلال کن! او نیز این کار این را می‌کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد ، آن شخص مسؤل این کار، جُنَادَةُ بْنُ عَوْفِ بْنِ أُمَيَّةِ كِنَانِيٍّ بود . و ابن عباس گوید : اولین کسی که این عمل نَسِیء و تأخیر اندازی را در بین عرب دائر کرد عَمْرُو بْنُ لَحْيِ بْنِ قُمَعَةَ بْنِ خَنْدِيفِ بود . و أما أبو مسلم بن أسلم می‌گوید: مردی از بنی کَنَانَه بود که او را قَلَمَس می‌گفتند : او می‌گفت : من محرّم را در این سال

تاخیر انداختم ، پس در این سال ، دو ماه صفر داریم ، و چون سال آینده می شد می گفتم : ما حرمت ماه محرم سال قبل را اینک قضا می کنیم ، و این هر دو ماه را محرم قرار می دهیم . و شاعر کنانی در این باره گفته است : وَمِنَّا نَاسِيَةٌ الشَّهْرِ الْقَلَمَسُ .

«و قَلَمَسٌ که مقام تاخیراندازی ماهها را دارد، از طائفه ماست» .

و كُمَيْتٌ شاعر گوید:

و نَحْنُ النَّاسِيُونَ عَلَى مُعَدٍّ

شُهُورَ الْحِلِّ نَجْعَلُهَا حَرَامًا

« ما کسانی هستیم که بر قبيله مُعَدِّ ، حکم به تاخیر می کنیم ! و ماههای

حلال را حرام می گردانیم!»

و مجاهد گوید : مشرکان در هر ماهی دو سال حج می گزاردند ، یعنی در ذوالحجّه ، دو سال پی در پی حج می کردند ، و سپس در ماه محرم دو سال حج می کردند ، و سپس در ماه صفر دو سال حج می گزاردند ، و همچنین به همین ترتیب در ماههای دیگر ، در هر یک از آنها دو سال حج می گزاردند تا اینکه آن حجی که در سال قبل از حجة الوداع انجام داده شد ، در ماه ذوالقعدة بود . و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در سال بعد که حجة الوداع بود

حج گزارند ، با ماه ذوالحجّة موافق شد، و بر این اساس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه خود فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ : ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ .

« آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به همان هیئت و کیفیت برگشته است که خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید . سال دوازده ماه است ، و چهار تا از آنها ماههای حرام است ، سه تا پشت سرهم ؛ ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرم ، و رَجَب مُضَر که بین ماه جمادی و ماه شعبان است .»

در این عبارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواسته است بفهماند که ماههای حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است ، و انجام مراسم حجّ به ماه ذوالحجّة باز گردیده است ، و نسیئ و تأخیر در این حجّ باطل شده است .^۱

و در تفسیر «أَبُو السُّعُود» بعد از بیان ماههای حرام و بیان خطبه رسول خدا در حجّة الوداع که إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ؛ و اینکه ماهها دوازده تا هستند ، گفته است که : معنی چنین می شود که :

۱- «مجمع البيان» طبع صیدا؛ ج ۳، ص ۲۹.

ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت کردند به همان حالی که اولاً داشتند، و حج نیز بازگشت کرد به ماه ذوالحجّه بعد از آنکه به واسطه نسئی و تأخیری که در زمان جاهلیت می‌کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنابراین حج رسول الله در حجة الوداع موافق با ماه ذوالحجّه شد، و حج ابوبکر قبل از حج رسول الله در ماه ذوالقعدة واقع شده بود^۱.

و نظیر اینگونه تفسیری که در «مجمع البیان» و «تفسیر ابوالسعود» دیدیم، در غالب تفاسیر مشاهده می‌شود، و محصل آنچه به دست می‌آید آنست که: در بین اعراب جاهلیت دوگونه تغییر در ماهها دیده می‌شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرّم به ماه صفر، و دیگری تغییری که در حجّ می‌نمودند، و به واسطه آن حجّ از ذوالحجّه برداشته می‌شد، و به ماههای دیگر می‌رفت و در ماههای دیگر دور می‌زد، تا دو مرتبه به محلّ اصلی خود برگردد، و این هر دو گونه تأخیر را نسئی می‌گفتند.

شاهد بر تغییر اول یعنی تغییر حرمت ماههای حرام به ماههای بعد روایاتی وارد است:

۱- «تفسیر ابوالسعود» ج ۲، ص ۵۴۸.

در «تفسیر الدرّ المثنور» ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از ابن عمر تخریج کرده است که او گفت :

وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْعَقَبَةِ :
فَقَالَ : إِنَّ النَّسِيءَ مِنَ الشَّيْطَانِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ ، يُضَلُّ بِهِ
الَّذِينَ كَفَرُوا ، يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَ صَفَرَ
عَامًا وَ يَسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَ هُوَ النَّسِيءُ .^١

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عقبه سرزمین منی ایستاد و گفت : حقا نسیء از شیطان است ، که موجب زیادی کفر است، و بدین وسیله کافران گمراه می شوند ، از ماههای حرام در یک سال آن را حلال می شمردند ، و در یک سال حرام می شمردند ، و ماه صفر را حرام می کنند ، محرم را حلال می کنند، و اینست معنای نسیء.»

و نیز در «الدر المثنور» آورده است که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده اند که او گفت : كَانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفِ الْكِنَانِيِّ يُوفِي الْمَوْسِمَ كُلَّ عَامٍ : وَ كَانَ يُكْتَبِي أبا ثُمَادَةَ ؛ فَيُنَادِي : أَلَا إِنَّ أَبَا ثُمَادَةَ لَا يَخَافُ وَلَا يُعَابُ ؛ أَلَا إِنَّ صَفَرَ الْأَوَّلَ حَلَالٌ .^٢

١- «تفسیر الدرّ المثنور» ج ٣ ، ص ٢٣٦ ؛ و «تفسیر المیزان» ج ٩ ص ٢٨٦ .

٢- علامه طباطبائی رضوان الله علیه در ج ٩ «المیزان» ص ٢٨٧ از سیوطی در کتاب «مزه» نقل کرده اند که : عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرم را صفر می نامید ؛ و آن را صفر اول می گفت ؛ و ماه صفر را صفر دوم می گفت ؛ پس همانند دو ربیع ، و دو جمادی ، دو ماه صفر بود و نسیء در صفر اول واقع می شد و از صفر دوم تجاوز نمی کرد ؛ و چون اسلام استقرار یافت ؛ به جهت احترام ماه صفر اول که حرمتش بواسطه نسیء

وَكَانَ طَوَائِفُ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُغَيِّرُوا عَلَيَّ
بَعْضَ عَدُوِّهِمْ أَتَوْهُ فَقَالُوا: أَجِلُّ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ يَعْنُونَ صَفَرَ؛
وَكَانَتْ الْعَرَبُ لَا تُقَاتِلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، فَيُحِلُّهُ لَهُمْ عَامًا
وَ يُحَرِّمُهُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَامِ الْأَخْرَ وَ يُحَرِّمُ الْمُحَرَّمِ فِي قَابِلِ
لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ يَقُولُ: لِيَجْعَلُوا الْحُرْمَ أَرْبَعَةَ غَيْرًا
أَنْهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَامًا حَلَالًا وَ عَامًا حَرَامًا.^۱

«جُنَادَةَ بْنِ عَوْفٍ كَهَ مِنْ قَبِيلَةِ بَنُو كِنَانَةَ بُوَدَ؛ وَ أَوْ رَا أَبُو ثُمَادَةَ
مِي كَفْتَنَدَ؛ دَر هِرْسَالِ دَر مَوْسَمِ حَجِّ حَاضِرِ مِي شَدَ؛ وَ نَدَا مِي كَرْدَ: أَ كَا
بَاشِيدَ كَه: أَبُو ثُمَادَةَ اَز هِيچ چيز نَمِي هِرَاسَدَ؛ وَ هِيچ كَسِ بَرِ أَوْ عِيبِي نَمِي تَوَانَدَ
بِگِيرَدَ! أَ كَا بَاشِيدَ كَه مَاهِ صَفَرِ أَوَّلِ حَلَالِ اسْتِ!

و عادت طوائف عرب بر این بود که چون می خواستند بر بعضی از
دشمنانشان بتازند؛ نزد او می آمدند و می گفتند: این ماه صفر را (محرم را)
بر ما حلال کن! و عادت عرب اینطور بود که در ماههای حرام جنگ
نمی کردند. ابو ثُماده برای آنها ماه صفر اول را در یک سال حلال می کرد؛
و در سال دیگر همان ماه را حرام می کرد؛ و از این جهت در سال دیگر
حرام می کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههایی که خداوند حرام
کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می فرماید: این کار را می کردند
تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد؛ مگر اینکه ماه صفر اول
را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می کردند».

→
زائل شده بود آنرا شهرُ الله المحرم خواندند؛ و بواسطه کثرت استعمال؛ محرم خوانده شد؛
و ماه صفر به صفر دوم اختصاص یافت. پس محرم از ألفاظ اسلامی است و از اوصافی
است که که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اول علم بالغلبه شده است.

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶ و ص ۲۳۷؛ و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۶
و ص ۲۸۷.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که: ابن منذر از فتاده درباره آیه اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ تخريج کرده است که او گفت :

عَمَدٌ اُنَّاسٌ مِنْ اَهْلِ الضَّلَالَةِ فَزَادُوا صَفَرَ فِي الْاَشْهُرِ الْحُرْمِ وَ كَانَ يَقُومُ قَائِمُهُمْ فِي الْمَوْسِمِ ؛ فَيَقُولُ : اِنَّ اِلَهَتَكُمْ قَدْ حَرَمَتْ صَفَرَ ، فَيَحْرُمُوهُ ذَلِكَ الْعَامَ ؛ وَ كَانَ يُقَالُ لَهُمَا الصَّفْرَانِ .

وَ كَانَ اَوْ لَ مِنْ نَسَاءِ النَّسِيءِ بَنُو مَالِكٍ مِنْ كِنَانَةَ ، وَ كَانُوا ثَلَاثَةً : اَبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانُ بْنُ اُمَيَّةَ ، اَحَدُ بَنِي فَقِيمِ بْنِ الْحَارِثِ ، ثُمَّ اَحَدُ بَنِي كِنَانَةَ .

«جماعتی از اهل ضلالت اراده می کرده‌اند که در ماههای حرام، ماه صفر را اضافه کنند، و در اینصورت رئیس ایشان در موسم حج می‌ایستاد و می‌گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام کرده‌اند، و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام می‌کردند، و به ماه محرم و صفر هر دو، ماه صفر گفته می‌شد .

و اولین کسی که نسیء را رواج داد، بنو مالک از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: ابو ثمامه صفوان بن اُمیّه، و یک تن از بنی فقیم بن حارث، و یک تن از بنو کنانه.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که : ابن اُبی حاتم از سدی در این آیه شریفه، تخريج کرده است که :

۱- «تفسیر الدر المنثور» ج ۳ ص ۲۳۷؛ و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۷ .

كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ يُقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ
يُكْنَى أَبُو أَمَامَةَ يُسَيُّ الشُّهُورَ وَكَانَتِ الْعَرَبُ يُشْتَدُّ عَلَيْهِمْ أَنْ
يَمَكُّنُوا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَا يُعَيِّرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ فَإِذَا أَرَادَ
أَنْ يُعَيِّرَ عَلَى أَحَدِهِمْ قَامَ يَوْمًا بِمِنَى فَحَطَبَ فَقَالَ: إِيَّيْ قَدْ
أَخْلَلْتُ الْمُحَرَّمَ وَحَرَّمْتُ صَفْرَ مَكَائِهِ. فَيَقَاتِلُ النَّاسُ فِي
الْمُحَرَّمِ؛ فَإِذَا كَانَ صَفْرُ عَمَدُوا وَوَضَعُوا الْأَسِنَّةَ ثُمَّ يَقُومُ فِي
قَابِلٍ فَيَقُولُ: إِيَّيْ قَدْ أَخْلَلْتُ صَفْرَ وَحَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ
فَيَوَاطُّونَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَيَحِلُّوا الْمُحَرَّمَ.^۱

« مردی از قبیله کنانه بود که به او أبو امامة، جنادة بن عوف می گفتند، و کار او تأخیر انداختن ماهها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود که سه ماه بیای پی درنگ کنند، و بر یکدیگر ننازند و غارت نکنند، لذا چون جناده می خواست برای آنها حکم حرمت را تغییر دهد، روزی در منی می ایستاد و خطبه می خواند و می گفت: من ماه محرم را حلال کردم؛ و به جای آن ماه صفر را حرام کردم؛ فبناءً علیهذا مردم در ماه محرم جنگ می کردند، و چون ماه صفر فرا می رسید؛ نیزه ها و سنانها را کنار می گذاشتند، و دست از کارزار باز می داشتند.

و در سال بعد نیز در منی خطبه می خواند، و می گفت: من ماه صفر را حلال، و ماه محرم را حرام کردم؛ فعلیهذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، إلا اینکه محرم را حلال می دانستند.»

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدرُّ المشور» با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، که آیه

۱- «تفسیر الدرُّ المشور» ج ۳ ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۷.

شریفه را بدین کیفیت تفسیر می‌نماید.^۱

و شاهد بر تغییر دوم ، یعنی تغییر زمان حجّ از زمان اصلی خودش ، و گردش کردن حجّ در تمام ماههای سال ، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجّه برگردد ، و دور خود را کامل کند ، نیز روایاتی است :

در «الدُّرُّ الْمُنْثُورُ» آورده است که : طبرانی و أبو‌الشیخ و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش تخریج کرده‌اند که می‌گفت :

كَاتَتْ الْعَرَبُ يُحِلُّونَ عَامًا شَهْرًا ؛ وَعَامًا شَهْرَيْنِ ، وَلَا يُصِيبُونَ الْحَجَّ إِلَّا فِي كُلِّ سِتَّةٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً مَرَّةً ؛ وَهُوَ النَّسِيءُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ .

فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسُ الْأَهْلَةَ ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ : إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ .^۲

« عادت عرب چنین بود که : در یک سال یک ماه از ماههای حرام را حلال می‌شمردند ؛ و در سال دیگر دو ماه را حلال می‌شمردند . و چون این عمل در ماهها دور می‌زد ؛ به حجّ واقعی و حقیقی خود که بر زمان اصلی

۱- « تفسیر الدُّرُّ الْمُنْثُورُ » ج ۳ ص ۲۳۷ .

۲- « تفسیر الدُّرُّ الْمُنْثُورُ » ج ۳ ص ۲۳۶ ، و « تفسیر المیزان » ج ۹ ، ص ۲۸۹ .

خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یک بار می‌رسیدند. و این عمل همان نسبی است که خداوند در کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حج اکبر، همان حجی که رسول خدا بجای آوردند؛ در آن سالی بود که چون مردم ماهها را شمردند؛ و بر ماه حج موافق بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و به جایی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئت است که خدا آسمانها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدر المثور» آورده است که: أحمد حنبل و بخاری و مسلم و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشَّیخ و ابن مردویه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از ابوبکره تخریج کرده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حج؛ خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا؛ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ،
ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحَرَّمُ؛ وَرَجَبٌ
مُضَرٌّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ.^۱

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید! سال دوازده ماه است، که چهار تای از آنها ماه‌های محترم است؛ سه تا از این چهار تا، پی در پی است، که ذی قعدة و ذی حجّه و محرّم است؛ و یکی تنها است که رَجَب مُضَرّ است، و آن بین جُمَادی و شعبان است.»

۱- «تفسیر الدر المثور» ج ۳، ص ۲۳۴ و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْتَوْر» آورده است که همین مضمون را بزّاز و ابن جریر و ابن مردویه از ابوهریره تخریج کرده‌اند^۱، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج کرده‌اند^۲. و ابن منذر و ابوالشیخ و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده‌اند.^۳

و نیز در «الدُّرُّ الْمُنْتَوْر» آورده است که: عبد الرزّاق و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از مُجَاهِد تخریج کرده‌اند که در تفسیر آیه: **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ** گفته است که:

فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُسَمُّونَ الْأَشْهُرَ ذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمَ وَ صَفْرَ وَ رَبِيعَ وَ رَبِيعَ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبَ وَ شَعْبَانَ وَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ ثُمَّ يَحِجُّونَ فِيهِ .

ثُمَّ يَسْكُتُونَ عَنِ الْمُحْرَمِ فَلَا يَذْكُرُونَهُ ، ثُمَّ يَعُودُونَ فَيَسَمُّونَ صَفْرَ صَفْرَ ؛ ثُمَّ يَسَمُّونَ رَجَبَ جُمَادَى الْآخِرَةِ ؛ ثُمَّ يَسَمُّونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ ؛ وَ رَمَضَانَ شَوَّالَ ؛ وَ يَسَمُّونَ ذَا الْقَعْدَةِ شَوَّالَ ؛ ثُمَّ يَسَمُّونَ ذَا الْحِجَّةِ ذَا الْقَعْدَةِ ؛ ثُمَّ يَسَمُّونَ الْمُحْرَمَ ذَا الْحِجَّةِ ، ثُمَّ يَحِجُّونَ فِيهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ ذُو الْحِجَّةِ .

ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكَانُوا يَحِجُّونَ فِي كُلِّ

۱ تا ۳ - «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص.

شَهْرَ عَامًا حَتَّى وَأَفَقَ حَجَّةُ أَبِي بَكْرٍ الْآخِرَةُ مِنَ الْعَامِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ حَجَّتَهُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فَوَافَقَ ذُو الْحِجَّةِ؛ فَذَلِكَ حِينَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ فِي حُطْبَتِهِ: إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ.^۱

و محصل آنچه از این روایت، با وجود اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن است؛ استفاده می‌شود؛ آنست که: أعراب قبل از اسلام، حجّ خانه خدا را در ماه ذوالحجّه بجای می‌آوردند؛ با این تفاوت که می‌خواستند در هر سالی حجّ را در یکی از ماههای سال بجا بیاورند؛ و بنابراین حجّ را در ماههای سال، یکی پس از دیگری به گردش درمی‌آوردند. و چون نوبه به هر ماهی که بنای آن سال، آن بود که حجّ در آن انجام شود، می‌رسید؛ نام آن ماه را ذی حجّه می‌گذارند؛ و اسم اصلی آن ماه را بر زبان نمی‌آوردند.

و لازمه این مرام آن می‌شد که: هر سالی که در آن حجّ می‌گذارند، سیزده ماه می‌شد؛ و نام بعضی از ماهها دوبار و یا یک بار تکرار می‌شد؛ همچنانکه در این روایت ذکر شد؛ و طبری ذکر کرده است که عرب، ماههای سال

۱- «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹ ص ۲۸۸.

را سیزده ماه قرار می‌داد، و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می‌گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند؛ و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد؛ مگر در هر دوازده سال یکبار؛ اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده؛ و بر گونه دوران تغییر یابد.^۱

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسبی بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ** گوید:

«بدان که این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال یهود و نصاری و مشرکین است؛ که در تغییر احکام خدا سعی می‌کنند؛ زیرا که چون در تغییر احکام خدا در زمانهای خود سعی کردند؛ و آنها را به سبب نسبی تغییر دادند؛ پس در حقیقت سعی در تغییر سنت به حسب آراء و أهواء خود کرده؛ و این موجب زیادی کفر و حسرت ایشان خواهد شد.»

و سپس در بیان مسئله اول از مسائلی که مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال در نزد عرب عبارت

۱- «المیزان» ج ۹، ص ۲۸۸.

است از دوازده ماه از ماههای قمری ، و دلیل آن یکی همین آیه است ، و دیگری گفتار خدای تعالی : هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَ الْحِسَابَ .^۱

« خداوند است که خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانی قرار داد، و ماه را در سیر گردش خود در منازل و مکانهای مختلفی معین و مقدر فرمود، برای اینکه شما تعداد سالها و حساب را بدانید!»

خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف ، علت دانستن سالها و حساب قمری است ، نه خورشید را ، و این وقتی صحیح است که سال بستگی به سیر و گردش ماه داشته باشد . و نیز گفتار دیگر خدای تعالی دلالت بر آن دارد :

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ .^۲

« (ای پیامبر) چون از تو درباره کیفیت هلال ماه پرسش کنند ؛ بگو : این اشکال مختلف ماه برای تنظیم اوقات مردم و برای حج است.»
و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب ، سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور کامل بگردد . و چون سال قمری به مقدار مشخصی از سال شمسی کمتر

۱- آیه ۵ ، از سوره ۱۰ : یونس .

۲- آیه ۱۸۹ ، از سوره ۲ : بقره .

است، بدین جهت ماه‌های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنابراین حجّ در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقّت برای حجّ گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حجّ می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حجّ، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد.

برای رفع این دو محذور، اعراب جاهلیّ، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کِیْسَه کردند^۱، و حجّ خود را بر اساس ماه‌های شمسی و سال شمسی قرار دادند، فعلیهَذَا حجّشان در زمان مشخصی از فصول صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافی که از تجارت می‌بردند.

و این نَسِیئ و تأخیری که در ماه‌های قمری می‌کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویّه ایشان بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند متعال می‌شد، زیرا که چون وقتی را که خداوند برای حجّ معلوم کرده است، معیناً و مشخصاً در

۱- کیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی؛ و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

ماه‌های محدود و مقلدزی است، اگر بواسطه این نسیء و عقب اندازی در سایر ماه‌های قمری واقع شود، مسلماً حکم خدا و تکلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمت عظیمی از آن تنقید کرده است.

و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجا است که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: حکم زالی و قطعى خدا این بوده است که: سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادت، و این حکمی را که برای بعضی از سال‌ها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که بر خلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و بر خلاف دین است.

آئین عرب از زمان پیشین بنا بر سال‌های قمری بوده است، نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما الصلوة والسلام ارث برده‌اند، و آئین یهود و نصاری چنین نبوده است، و این روش نسیء و

گیسه گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند، و در شهرهای عرب‌نشین رواج دادند.^۱ و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح گفته است که: نَسِيئٌ به معنای تأخیر است.

و أبو زید گفته است: نَسَأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَأَهَا نَسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهَا؛ وَأَنْسَأْتُهُ إِنْسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهُ عَنْهُ؛ وَالْإِسْمُ النَّسِيئَةُ وَالنَّسَاءُ. و اما قطرب که گفته است: النَّسِيئُ أَصْلُهُ مِنَ الزِّيَادَةِ، يُقَالُ نَسَأُ فِي الْأَجَلِ وَأَنْسَأَ، إِذَا زَادَ فِيهِ، واحدی در پاسخش گفته است که:

صحيح همان معنای اول است، و أصل معنای نَسِيئٌ تأخیر است، و در اینجا هم تأخیر در مدت مراد است، نه زیادی در آن.^۲

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلی اگر حج خود را بر حساب سال قمری قرار می‌دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در زمستان واقع می‌شد، و مسافرت در این فصول مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات خود سودی نمی‌بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مکه نمی‌آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود، فلذا

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع دار الطباعة العامرة، ج ۴، ص ۶۳۳.

۲- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

چون دانستند که رعایت سال قمری در انجام تکالیف و حج، به مصالح دنیوی آنها اخلال وارد می‌کند، سال قمری را کنار زده؛ و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخصی زیادتر است، نیازمند به کیسه‌گیری شدند، و به سبب این عمل کیسه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادتیه‌ها ناچار شدند که بعضی از سال‌ها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حج از بعضی از ماه‌های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه‌های دیگر شد، حج در بعضی از سال‌ها در ذوالحجه واقع می‌شد، و پس از آن در محرم، و پس از آن در صفر، و همین‌طور به همین منوال دور می‌زد، تا بعد از مدتی معینی بار دیگر به ماه ذو الحجه قرار می‌گرفت.

پس بنابراین به سبب این کیسه‌گیری دو چیز حاصل می‌شد: زیادی در مقدار ماه‌ها، و تأخیر حرمت ماه‌های حرام به ماه‌های دیگر. و ما چه لفظ *نَسِی* وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم؛ همان‌طور که اکثر اهل لغت برآنند، و چه به معنای زیادتی بگیریم، همان‌طور که بعضی از اهل لغت برآنند، در هر حال لفظ *نَسِی* منطبق بر این دو امر خواهد شد.

و حاصل و محصل کلام آنست که بناء عبادات که بر سال قمری است مُجَل به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرموده است که بنای کار خود را بر سال قمری قرار دهند، ولیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعیب و تعبیر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادی کفرشان دانست.

و اما علت زیادی کفر این است که چون آنها حج را در غیر ماههای حرام انجام می دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههای قمریه واجب نیست، پس این عمل، انکار حکم خدا با علم به آن، و تمرّد از اطاعت او می شده است. و به اجماع مسلمانان انکار حکم خدا و تمرّد از آن با وجود علم موجب کفر است.

و اما طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را به دست می آوردند، و با کبائس شهر خود را تعدیل می نمودند، در کتب زیجات، مدون و مذکور است.

و واحدی گفته است که: اکثر علماء بر آنند که این نَسِیْ و تَأخِیر، اختصاص به یک ماه ندارد، بلکه در تمام ماهها صورت می‌گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنا بر آنچه ذکر شد، و بنا بر اتفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده حج فرمود در حجة الوداع؛ در حقیقت و واقع امر، حج به همان زمان اصلی خود که ذوالحجة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ، السَّنَةَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. و چنین اراده فرمود که:
ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.^۱

و قبل از فخر رازی، ابوریحان بیرونی در چند جای کتاب مشهور خود: «الْأَثَارُ الْبَاقِيَّةُ عَنِ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ» از کیفیت نَسِیْ و تأخیر اعراب در شهر؛ و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در یک جا پس از آنکه نام ماههای دوازده‌گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

۲- ابوریحان محمدبن أحمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان و دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است؛ تولدش در سنه ۳۶۰ هجری در خوارزم؛ و وفاتش در سنه ۴۴۰ هجری در غزته بوده است.

المُحَرَّمُ - صَفَرُ - رَبِيعُ الْأَوَّلِ - رَبِيعُ الْآخِرِ -
 جُمَادَى الْأُولَى - جُمَادَى الْآخِرَةُ - رَجَبُ - شَعْبَانُ -
 رَمَازَانُ - شَوَّالُ - ذُو الْقَعْدَةِ - ذُو الْحِجَّةِ .^{۲۱}

می‌گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه که اهل اسلام استعمال می‌کنند، استعمال می‌کردند، و حج آنان در فصول چهارگانه دور می‌زد، سپس خواستند تا حجشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست‌های دباغی شده، و انواع

۱- «الأثار الباقية» ص ۶۰.

۲- در «الأثار الباقية» از ص ۶۰ تا ص ۶۲ برای شهر عربی قبل از اسلام در زمان جاهلیت پیشین نامهای دیگری را ذکر کرده است و وجه تسمیه آن شهر را به آن نامها نیز بیان کرده است؛ سپس گوید: البته این نامها متعلق به عصر قدیم بوده و سپس در جاهلیت قبل از اسلام به نامهای کنونی تبدیل شده است. و آن نامها از این قرار است: الْمُؤْتَمِرُ - حَوَّانُ - حُتَمٌ - نَاجِرٌ - صَوَّانٌ - زَبَّاءٌ - الْأَصْمُ - نَافِقٌ - هُوَاعٌ - عَادِلٌ - وَأَغْلٌ - بُرْكٌ - و نیز در بعضی از این نامها در تواریخ اختلاف است و همچنین در ترتیب آنها. و بهترین شعری که در این باره، سروده شده است، شعر صاحب: اسماعیل بن عباد است: أَرَدْتُ شَهْرَ الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَخَذْتُهَا عَلَي سَرْدِ الْمُحَرَّمِ تَشْتَرِكُ فَمُؤْتَمِرٌ يَأْتِي وَمِنْ بَعْدِ نَاجِرٍ وَحَوَّانٌ مَعَ صَوَّانٍ يُجْمَعُ فَيَشْرِكُ حَتِينَ وَزَبَّاءَ وَالْأَصْمُ وَعَادِلٌ وَنَافِقٌ مَعَ وَغْلٍ وَرَكَّةٌ مَعَ بُرْكٍ «اگر می‌خواهی نام ماههای عرب را در زمان جاهلیت بدانی پس بر اساس شروع از ماه محرم و انتظام آنها را بر این منوال قرار بده (زیرا که از جهت ترتیب و نظم باماههایی که اول آن به نام محرم است مشترک هستند) اولین ماه نامش مُؤْتَمِرٌ است و سپس ماه نَاجِرٌ و حَوَّانٌ و صَوَّانٌ همگی در یک ردیف و یک رشته منظم می‌شوند. و ماه حَتین و زَبَّاءُ و أَصْمٌ و عَادِلٌ و نَافِقٌ با وَغْلٌ و رَنَّةٌ و بُرْكٌ، نیز یکی پس از دیگری می‌آیند.

چرم‌ها، و میوه‌ها به دست آید، و نیز سایر اُمْتَعَةُ آنان حاضر باشد، و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم‌ترین زمان‌ها و پر نعمت‌ترین اوقات باشد.

روی این اساس عمل کیسه‌گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیک دو‌یست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کیسه‌کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادی که ما بین سالهای قمری آنان، و ما بین سال شمسی بود، چون به یک ماه می‌رسید، آن یک ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متوالی این کار قَلَامِسْ^۱ بودند که پس از انقضاء حج می‌ایستادند و خطبه می‌خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر می‌انداختند بدین معنی که ماه بعدی را به نام آن ماه می‌خواندند.

و چون عرب از آنها إطاعت داشتند، تمامی آنها بر این

۱- قَلَامِسْ جمع قَلَمَس است یعنی دریای پر آب؛ و آن لقب نسبی گیران در دوره جاهلیت بوده است؛ که از قبیلۀ بنی کنانه بوده‌اند. و اولین نسیبگیر حذیفه بن عبدقیس کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می‌بردند؛ و آخرین آنها که هفتمین نفر بود أبوثمّامة جُنَادَة بن عوف است؛ (أبوثمّامة جُنَادَة بن عوف بن أمّیة بن قَلَع بن عَبَاد بن قَلَع بن حذیفه) و اگر سنّ متوسط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دو‌یست و ده سال می‌شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دو‌یست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب خَطَط خود، ج ۲، ص ۵۴ تصریح کرده است.

تأخیر و تسمیه مَتَّفِق می‌شدند، و گفتار ایشان را می‌پذیرفتند و این کارشان را نَسِی می‌نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدر یک ماه، اول سال اعراب را به تأخیر می‌انداختند بر حسب مقداری که آن سال مستحق آن بود.

و روی این اصل یکی از گویندگانشان می‌گوید:

لَنَا نَاسِيٌّ تُمْشُونَ تَحْتَ لِوَائِهِ

يُحِلُّ إِذَا شَاءَ الشُّهُورَ وَيُحْرِمُ

«آن مقام تأخیر اندازنده از ماست، که شما در تحت پرچم او حرکت می‌کنید، و هر ماهی را که بخواید حلال می‌کند، و هر ماهی را که بخواید حرام می‌نماید.»

و وَلَّيْنِ نَسِيٍّ و تأخیری که واقع شد، برای ماه مُحْرَم بود. فلهمذا ماه صَفَر به نام مُحْرَم نامگذاری شد. و ماه ربیع الأول نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند.

و دومین نَسِيٍّ و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلهمذا ماه بعدی را که ربیع بود أيضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نَسِيٍّ بدین ترتیب دور می‌زد، و در تمام ماههای دوازده‌گانه گردش می‌کرد، تا بار دیگر به ماه مُحْرَم برگردد، در این حال همان کار اول را

دوباره اعاده می‌نمودند.

عادت اعراب جاهلیّ این بود که مقدار تعداد دوره‌های نسیء را می‌شمردند، و با تعداد این دوره‌ها، زمان را اندازه می‌گرفتند، و می‌گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان که سال‌ها گردش کرده‌اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماهها از فصل خود که از فصول اربعه بود پیش می‌افتاد، و این پیش افتادن به علت کسره‌های سال شمسی، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در اینصورت بار دیگر کیسه می‌کردند^۱، و این تقدّم ماه از فصل خود بواسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل برای آنها معلوم می‌شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند، و همانطور که ذکر کردم نوبت نسیء در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، که آن را محرم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

۱- یعنی مقدار جمع شدن تفاوت‌های نادیده گرفته شده که میان سال حساب شده قمری که از کیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می‌آید، با کیسه دیگری که به حساب دقیق‌تر بود تصحیح می‌کردند؛ و این کیفیت کیسه گیری را برای اعراب جاهلیت مقریزی متوفی در سنه ۸۴۵ هجری در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار» ج ۲، ص ۵۶، از طبع مصر آورده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدت اقامت در مدینه انتظار می کشید ، تا برای حج در حَجَّةِ الْوَدَاعِ رهسپار شد ، و برای مردم خطبه خواند و گفت: **أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** ، و منظور آن حضرت این بود که ماههای قمری اینک به مواضع خود بازگشت کرده اند ، و آن کار نَسِیِّ عَرَبٍ از بین رفت و به همین جهت آن حج را که حجة الوداع بود ، **حَجٌّ أَقْوَمَ** نام نهادند ، و پس از آن این عمل حرام شد ، و بکلی از بین رفت.^۱

و در جای دیگر گوید : روز نوزدهم ماه رمضان ، روز فتح مکه است ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ اقامه حج نمودند . زیرا که ماههای عربی بواسطه نَسِیِّ از جاهای خود تغییر کرده و از بین رفته بود ، و حضرت انتظار کشیدند تا به جای خود برگشت ، آنگاه حج حَجَّةِ الْوَدَاعِ را به جای آوردند و نَسِیِّ را در آن حج تحریم نمودند.^۲

نَلِّينُو در کتاب «علم الفلك» خود گوید : این حَدْسٌ که نَسِیِّ عبارت از نوعی کیسه باشد ، تا تعادل بین ماههای قمری و سال شمسی پیدا شود ، از فکر بکر فخرالدین

۱- «الأثار الباقية» ص ۶۲ و ص ۶۳.

۲- همین کتاب ص ۳۳۲ .

رازی نیست، زیرا که بسیاری از صاحبان علم هیئت در این رأی از او پیشی گرفته‌اند، و قدیم‌ترین ایشان بر حسب آنچه می‌دانیم أَبُو مَعْشَرِ بَلْخِی^۱، متوفی در سنه ۲۷۲ هجری قمری بوده است.

أَبُو مَعْشَرِ در کتاب «الألوف»^۲ آورده است که: اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهر می‌دانستند، همچنانکه رسم مسلمانان نیز همین است، و حج خود را در روز دهم ماه ذوالحجّه انجام می‌دادند، و این وقت در فصل خاصی از فصول اربعه سال واقع شد، بلکه اختلاف پیدا می‌کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سال‌های شمسی با سال‌های قمری اختلاف بود.

۱- این أبو معشر فلکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است؛ و غیر از أبو معشر نجیح بن عبدالرحمن سندی صاحب کتاب «مغازی» است؛ او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است.

۲- این کتاب، مفقود الأثر است ولیکن این گفتار او را در باره نسبی، عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد خرقی، متوفی در شهر مرزو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «متهی الإدراک فی تقاسیم الأفلاک» است از او نقل کرده است؛ و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فلکی ملقب شد، از یک نسخه خطی که در پاریس است استخراج نموده؛ و در مجله آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

ایشان خواستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند ، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد ، و درختان دارای برگ بوده ، و زمین‌ها از سبزه و علف پر شده باشند . تا اینکه مسافرت به مکه بر ایشان آسان باشد ، و در مکه هم به تجارت اشتغال ورزند ، و هم مناسک حجّ خود را انجام دهند ، فلذا عمل کیسه گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نَسِیِّی گذاشتند ، یعنی تأخیر . با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کیسه می‌کردند ، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی در آید ، و اعراب هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کیسه می‌نمودند .

برای انجام این مهمّ مردی از بنو کَنَانَه را انتخاب کردند و او را قَلَمَّسٌ می‌گفتند و اولاد او را پس از او که متکفّل این امر شدند قَلَامِسَة نام نهادند و آنها را نَسَاءَة نیز می‌گفتند یعنی نسئی گیران . قَلَمَّسٌ دریای پر آب است ، و آخرین کسی که متولّی این امر از اولاد او شد أَبُو ثَمَامَة جُنَادَة بن عَوْف بن اُمیّه بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حُدَیْفَة بود .

قَلَمَّسٌ در موسم حجّ چون می‌خواست منقضی شود ، در عرفات به خطبه می‌ایستاد ، و ابتدا می‌کرد از زمانی که حجّ در ذوالحجّه واقع می‌شد ، و محرّم را انساء می‌کرد و آن را از

ماه‌های دوازده‌گانه می‌شمرد، و اول ماه‌های سال را ماه صفر قرار می‌داد، و در این صورت ماه محرم آخرین ماه‌های سال محسوب می‌شد، و به جای ماه ذوالحجّه می‌نشست، و مردم در آن ماه حجّ می‌کردند. و بنابراین حجّ در ماه محرم دو مرتبه واقع می‌شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضی شدن حجّ، باز در موسم به خطبه می‌ایستاد، و ماه صفر را انشاء می‌کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اول قرار داده بود، و ماه ربیع الأول را ماه اول سال سوّم و چهارم قرار می‌داد، بطوریکه در این دو سال حجّ در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می‌شد. و پیوسته بر همین منوال هر دو سالی یکبار انشاء می‌کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اولیّه خود بازگشت کند. و این قَلَامَسَه هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می‌کردند.

و نیز **أبو معشر** در همین کتابش از بعضی از راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان چنین بود که در هر بیست و چهار سال قمری، نه ماه قمری را کیسه می‌کردند، بدین طریق که تفاوت سال شمسی را با سال قمری که تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و خمس^۱

۱- این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلم است.

ساعت است^۱ در نظر می‌گرفتند و هر وقت این زیادی مساوی با مقدار روزهای ماه می‌شد، یک ماه تمام بر سال می‌افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده روز و بیست ساعت حساب می‌کردند. و بنابراین ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدی که می‌خواستند ثابت می‌ماند، نه جلو می‌افتاد، و نه عقب می‌رفت. تا آنکه پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حجّ گزارند.^۲

نَلِينُو در این کتاب، درس‌های دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم خود را به اطلاعات اعراب جاهلیت درباره آسمان و ستارگان و مسئله نَسِیِّ که در قرآن کریم آمده است، با ذکر چند آیه قرآن و گفتار مفسّرین اختصاص داده است.^۳

۱- باید دانست که هر ماه قمری نجومی که عبارت است از فاصله دوقمرانه پی در پی شمس و قمر عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه. (۴۴ ۱۲ ۲۹) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می‌شود؛ پس سال قمری عبارت است از (۴۴ ۸ ۳۵۴) و چون هر سال شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (۶ ۳۶۵) است فلّهذا تفاضل سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می‌شود (۱۲ ۲۱ ۱۰) که همان مقداری است که ابومعشر ذکر کرده است.

۲- «عِلْمُ الْفَلَکِ، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی ایتالیائی: السینور کرلونلینو، طبع دوم سنه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۸۷ تا ص ۸۹.

۳- «عِلْمُ الْفَلَکِ» المَحَاضِرَةُ الثَّانِيَةُ عَشْرَ الی المَحَاضِرَةُ الرَّابِعَةُ عَشْرَ ص ۸۳ تا ص

و محصّل آنچه از بحث ما در تفسیر نسیء در این آیه شریفه به دست آمد، به انضمام روایات کثیره‌ای که در این مقام وارد شده است، و به انضمام گفتار مورّخین از علماء هیئت و نجوم همچون **أبوریحان بیرونی**، و همچون **أبو معشر بلخی**، و همچون گفتار رحّاله کبیر و مورّخ جلیل: **علی بن حسین مسعودی** متوفی ۳۴۶ هجری در «مروج الذهب»^۱ و

۱- در «مروج الذهب» ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ از طبع دارال اندلس آمده است که: أسامی ماههای هلالی از اینقرار است: اول آن ماهها محرّم است؛ و تعداد روزهای سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهای ماههای سیرّیانی یازده روز و ربع روز کمتر است؛ و بنابراین در هرسی و سه سال از سالهای سیرّیانی یکسال عربی بیشتر خواهد بود؛ و در سالهای عربی نوروز وجود ندارد؛ و عرب جاهلی برای آنکه سالها و ماههای خود را با سالها و ماههای سیرّیانی تطبیق دهد در هر سه سال یک ماه اضافه می کرد و کیسه میگرفت و این عمل را به نسیء که معنای تأخیر دارد نام می نهاد؛ و خداوند این عمل رامذمت نموده و آیه **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ** را نازل فرمود؛ و عرب ماهها را به ترتیب، اول را محرّم قرار داد چون اول سال بود؛ و آنرا محرّم نامید به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن؛ و صفر را صفر نامید به جهت بازارهایی که در یمن بر پا می شد؛ و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهیه می کردند؛ و هر کس از ورود در آن بازارها خودداری می کرد از گرسنگی هلاک می شد. و بعضی گفته اند: وجه تسمیه صفر آنستکه شهرها به علّت خروج مردم به جنگ خالی می شد؛ و این کلمه از **صَفَرَتِ الدَّارُ مِنْهُمْ** اخذ شده یعنی خانه از آنها خالی شد؛ و ربیع و ربیع را دو ربیع گویند به جهت آنکه در این دو ماه، مردم و چهارپایان از گیاهها و علفهای سرسبز زمین بهره گیری می کنند. و اگر کسی بگوید فعلاً در غیر این دو ماه ربیع نیز چهارپایان از سبزی زمین بهره مند می شوند و در آن چرا می کنند؛ جوابش آنست که این اسم برای این دو ماه موسمی که در فصل بهار واقع می شده است نهاده شده و سپس با انتقال و اختلاف زمان به همان نام باقیمانده است؛ و **جُمادی**، و

در کتاب نفیس : «التنبیه و الاشراف» آنست که : اصول ماههای قمری در میان اعراب جاهلیت به دو علت تغییر پیدا می کرده است :

اول - به سبب تأخیر ماههای حرام از محلّ خود همچون ماه محرم که آن را به عقب می انداخت حرمت آن را به تأخیر

←

و جمادی را دو جمادی گویند ، چون در این دوماه آب هاجامد می شد و فرومی نشست ، در آن هنگامی که این نام برای آنها گذاشته شد ؛ و مردم نمی دانستند که سرما و گرما پیوسته دورمی زند و گردش می کند ؛ و اوقات آن از محلّ خود انتقال می یابد ؛ و رجب را رجب گویند ؛ چون از آن می ترسیدند ، و گفته می شود : رَجَبُ الشَّيْءِ وقتی که از آن چیز ترسیدی ، و شعبان وجه تسمیه اش همان تَشَعُّبٌ قبائل است برای حرکت به سمت آبهای خود و برای طلب غارت کردن ؛ و وجه تسمیه رمضان به جهت شدت درجه حرارت و گرمای ریگهای بیابان است ؛ و وجه تسمیه دیگرش آنست که رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره ؛ و لهذا گفته نمی شود رمضان ؛ و باید گفت : ماه رمضان ؛ و شوال را شوال نام نهاده اند به جهت آنکه شترها در آنوقت به علت شهوت و میل به جفتگیری دُمهای خود را بلندنگاه می دارند ؛ و به همین سبب مردم ماه شوال را شوم می دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می دانند ؛ و ذوالقعدة را بدین نام نهاده اند ، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست برمی دارند ؛ و می نشینند ؛ و ذوالحجة را نیز بدین نام نهاده اند به جهت آنکه حج را در این ماه به جای می آورند .
انتهی .

از این بیان و از آنچه ابوریحان بیرونی در «الآثار الباقية» راجع به علت اسم گذاری ماههای قمری بیان کرده است معلوم می شود که مدتها این نامها را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می نهاده اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی کند برگردانیده شده است ؛ و این همان تَسْبِیء است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمانهای خود به زمانهای دیرتر به جهت مصالح دنیوی ، خداوند آنرا موجب زیادی کفر شمرده است .

می سپردند؛ و آن را ماه صفر می نامیدند؛ و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمی ورزیدند؛ و برای آنکه چهار ماه محترم (ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد؛ اجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر کمیت و مقدار، نه از نظر کیفیت و خصوصیت، چهار ماه را در مدت سال دست از جنگ باز می داشتند؛ **لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**؛ برای آنکه فقط در مقدار ماههائی که خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

دوم به سبب تأخیر ایام حجّ و یا ایام روزه و بعضی از عبادات و مناسک از محلّ خود به زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا؛ و برای فروش أمتعة تجارتی و جلب قبائل برای بجا آوردن حجّ. و بنابراین حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می گرفت و در ماههای قمری دور می زد و گردش می کرد تا در هر سی و سه سال بنابر کیسه دقیق؛ و یا در هر بیست و شش سال بنا بر کیسه تقریبی، همانطور که در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش گذشت؛ حجّ به زمان اصلی خود می رسید، همچنانکه در حجّ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که حجّة الوداع بود، به زمان اصلی خود بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در خطبه مشهورة خود فرمود:

إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ . و ما هیچگونه الزامی نداریم که آیه شریفه قرآن
را در عِدَّة الشُّهُور و نَسِيءٍ بخصوص تأخیر ماههای حرام ؛ و یا
بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعی خود بگیریم ؛ بلکه آیه
مبارکه به عموم و إطلاق شامل هر دو گونه از نَسِيءٍ
می‌گردد ؛ و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی
را تأیید می‌کند .

و بنابراین در شرع انور اسلام هم تأخیر حرمت ماههای
حرام از محلّ خود حرام است ؛ و هم تأخیر آداب و احکام و
دستوراتی که در زمانهای مشخص همچون ماه رمضان برای
روزه و ماه ذوالحجّه برای حجّ مقرر شده است و علیهذا تبدیل
ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای قمری به
شمسی بهیچوجه من الوجوه جایز نیست .

مسلمان نمی‌تواند روزه رمضان را در شوال و یا یکی از
ماههای معتدل دیگر بگیرد و به جهت اعتدال هوا و کوتاه
شدن روزها در فصل زمستان آن را بجای آورد ؛ یعنی نمی‌تواند
روزه خود را به حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد .

مسلمان نمی‌تواند حجّ ذوالحجّه خود را در محرّم و یا یکی
از ماههای معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش اُمتعه و
أُمور اعتباریّه و مصالح مادیّه و دنیویّه خود ، در فصل بهار و یا

پائیز قرار دهد، یعنی نمی تواند حج خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد.

و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعی و سنت های اعتباری و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه است.

مسلمان نمی تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقرر دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده؛ **وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ**^۱ را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

اول از جهت لفظ **مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ** زیرا از ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری را که ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم و رجب می باشند. و این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی؛ و در روایات عدیده و در

۱- آیه ۳۶، از سوره ۹: توبه.

خطبه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم آمده است که سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته‌اند و یکی از اینها جدا و تنها است: **ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ**^۱، آن سه که پهلوی همند ذوالقعدة و ذوالحجة و محرّم هستند؛ و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوم از جهت لفظ **عِنْدَ اللَّهِ**.

و **سَوْمٌ** از جهت لفظ **فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**. چون این قیود دلالت دارند بر آنکه این ماهها ابدأ قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با **وَضَعُ وَ جَعَلَ** و امور قراردادی سر و کار ندارند، زیرا این ماهها در نزد خداوندی که علم و إحاطه او لایتغیر است، چنین است، و در کتاب خدا در روزی که آسمانها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است؛ **وَلَا مُعَقَّبٌ لِحُكْمِهِ تَعَالَى**. و معلوم است که ماههای شمسی به هر

۱- در «تفسیر امام فخر رازی» ج ۴ ص ۶۳۴ از طبع ۸ جلدی آورده است که: قد اجمعوا علی أن هذا الأربعة، ثلاثة منها سردٌ و هی ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم، و واحد فرد و هو رجب. و در ص ۶۳۵ گفته است که: **ذلک الدین القیم** به اثنا عشر برمی‌گردد چون کفّار در هر سال سیزده ماه می‌گرفتند.

صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قراردادی است که بر اساس حساب منجم و زیاده و کمی‌های اعتباریه و وضعیه بدین صورت در آمده است.

أما ماههای قمری در آن وقتی که خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد، همینطور بوده است. یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشعاع شروع می‌شده، و به محاق و دخول تحت الشعاع پایان می‌یافته است. وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ - وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ - لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

(آیه ۳۸ تا ۴۰ از سوره ۳۶: یس)

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش در آورديم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخه زرد و لاغری درآید، نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را دریابد، و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماههای قمری حسی و وجدانی است و ابتدا و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد، به خلاف ماههای شمسی که قراردادی و اصطلاحی است، و اگر چه فصول اربعه و

سال‌های شمسی هم تقریباً حسی است، لکن ماه‌های دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماه‌های قمری است.

و بنابراین معنای آیه اینطور می‌شود که :

ماه‌های دوازده‌گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماه‌هایی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماه‌هایی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود؛ و حرکات عامه جهان خلقت که از جمله آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماه‌های دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد آیه ۵ از سوره ۱۰: یونس است: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ.*

«خداوند است آنکه خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانی آفرید؛ و ماه را در منزلگاه‌های مختلفی به حرکت و گردش در آورد، تا شما شماره سال‌ها و حساب امور خود را از آن بدانید!».

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شکل بدر یعنی دایره کامل درآمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن؛ مردم می‌توانند بدون منجم و نیازمند بودن به اهل حساب، در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه

یا بیابان به مجرد رؤیت هلال و أطوار مختلفه آن ، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند . و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی . فلهذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است ، ولیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است .

و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِئَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ
وَالْحَجِّ .

« ای پیامبر از تو درباره علت اشکال مختلف هلال (که به أطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون بپرسند (در پاسخ بگو) این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است . »

ماه‌های قمری را به شمسی تبدیل کردن ، سببی است ؛ یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود ، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است ، و از کلمات روشن و جالب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه‌ای که در منی ایراد کردند همین نکته است که ماه‌های قمری را که بر اساس سُنَّتِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلٍ وَاسْمَاعِيلَ ذِيحِ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ قرار داده شده بود ، و در زمان جاهلیت به ماه‌های شمسی تبدیل کرده بودند ، آن حضرت به همان ماه‌های قمری برگردانیده ، و

جَهَاراً عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ اعلان فرمود که این حجّ، حجّ صحیح است که در زمان خود واقع شده؛ و در اثر گردش زمان دوباره این حجّ در موضع خود قرار گرفته است. و این حجّ را حِجَّةُ الْإِسْلَام گویند، زیرا که طبق قانون اسلام در جای خود قرار گرفت و در ماه ذوالحجّه که ماه حجّ واقعی است واقع شد.

در «سیره حلبیه» آورده است که: يُقَالُ لَهَا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ؛ قِيلَ لِإِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَقْتِهِ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخَّرُونَ الْحَجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى وَقْتِهِ وَلِذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْحَجَّةِ:

إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّ هَذِهِ الْحَجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحَجُّ إِلَى وَقْتِهِ وَ كَانَتْ سَنَةً عَشَرَ^۱.

«یعنی به حجّی که رسول خدا به جای آوردند، حِجَّةُ الْإِسْلَام گویند به جهت آنکه آن حجّ در زمان خود واقع شد؛ و طبق آئین اسلام بود؛ چون کفار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر می انداختند، و در هر سال حجّی را که انجام می داده اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود؛ و پیوسته به این کار مبادرت می کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی خود

۱- «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۲۸۹.

بازگشته بود. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم بود، و آن رأس سی و سومین سال از تغییر بود.^۱

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر^۲ تصریح کرده‌اند بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان‌های حِجَّة الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: **إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ**.

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قمری به شمسی جایز نیست؛ و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات بر اساس تاریخ مقررّه رسول الله که بر سنتّ حضرت ابراهیم پایه گذاری شده، و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.

خداوند عزّوجلّ به این حقیر توفیق عنایت فرمود؛ تا رساله‌ای درباره لزوم استناد ابتدای شهور قمریّه، به رؤیت هلال در خارج؛ گرد آورد. این رساله، موسوعه‌ای است علمی و فقهی در لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای دخول ماههای قمری، و در آن بحث‌های فنی و مراسلاتی

۱- «السيرة الحلیبة» ج ۳، ص ۲۸۹

۲- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروج الذهب» طبع دارالاندلس ج ۲ ص ۲۹۰؛ و «الکامل فی التّاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.

است که حلّ هر گونه إشکال را نموده و قلع مادهٔ خلاف را می‌کند .

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می‌رساند که ماههای قمری حتماً باید با دیدن ماه در شب اول ماه شروع شود ؛ و قول منجمین که براساس حساب و رصد است ، هیچگونه حجّت شرعی نیست . و به ضرورت آیات قرآن و إجماع اهل اسلام و سنّت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: **صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ ، وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ !** تمام ماههای قمری باید با مشاهدهٔ هلال در فوق افق صورت گیرد . و هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع می‌شود ؛ و در اماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست ؛ و حتماً در شب بعد دیده می‌شود ، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتوای مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می‌دانند ؛ و هر نقطه از جهان ، تابع افق خود آنست ؛ صحیح است . و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج ماه را از تحت الشعاع برای همهٔ جهان و یا برای نیمکرهٔ مسکونی ، کافی می‌دانند ؛ و در یک شب حکم به دخول ماه در سراسر جهان می‌کنند ؛ خالی از اعتبار است . بلکه أدلّهٔ مُتَقَنّنه بر خلاف آن ؛ و براهین منتهی به ضرورت بر ردّ آن قائم است .

این رسالهٔ علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام **رِسَالَةُ حَوْلِ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ** نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعهٔ شمارهٔ ۶ از دورهٔ علوم و معارف اسلام انتشار یافته است .

اگر کسی بگوید:

چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیهٔ خود را مثل روزه و حج طبق ماه‌های قمری انجام دهند ، و سایر آداب و شئون اجتماعی و سیاسی خود را طبق ماه‌های شمسی بجای آورند، و در اینصورت نسیئی که مستلزم کفر است ، لازم نمی‌آید ، بلکه فقط طبق قراردادهای اعتباریهٔ خود ، امور غیر شرعی خود را از واجبات ، بر اساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماهها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند ، و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگیرند ، فقط تاریخ رسمی خود را بر حسب مصالح دنیوی تاریخ شمسی قرار داده‌اند .

در پاسخ گوئیم: تمام إشکالات از همین طرز تفکر پیدا

می‌شود ، زیرا:

أولاً: تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن ، خلاف نصِّ قرآن و خلاف سنّت نبوی و سیرهٔ ائمهٔ طاهرین و علماء اسلام ، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است .

و ثانیاً موجب تفکیک دین از سیاست ، و اِمضاء اعمال عبادیهٔ طبق تاریخ قمری شرعی و احکام اجتماعی و شئون کشوری و سیاسی طبق تاریخ شمسی می‌گردد ؛ و این

از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست ، و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصیّه و فردیّه خواهد شد .

و ثالثاً موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده ، و قطع رابطه نسل خَلَف با سَلَف صالح است ؛ زیرا از زمان صدر اسلام تا کنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتّی در کتب علمیّه همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و غیرها ، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است ؛ نه هزاران بلکه میلیون‌ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطة قلمرو آنان به رشته تحریر درآمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و اروپای شرقی همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوآت و شهر قمری است ؛ اینک اگر از این به بعد مبدء تاریخ را شمسی بگذارند ، آیا در انزوا در آوردن آن کتابها و قطع رابطه این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست ؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی بی شباهت به برگردانیدن خطّ اسلامی به خطوط اجنبی نیست ، بلکه از متفرّعات همان اصل ، و از شاخه‌های پرورش یافته همان ریشه است .

و رابعاً موجب عدم اتحاد مسلمانان در دنیاست ؛ زیرا

همهٔ مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است؛ و اگر آنها هم هر یک برای خود راهی مختص به خود را پیش گیرند و تاریخ شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فی‌اللاسف بهذه الطریقه که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعب و تفرق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم دررفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیة احکام اسلامی است، و اتحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتحاد آنان در فرهنگ رسول اللهی، و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتت است.

اسلامی که همهٔ فریق و اقوام و عشایر را از عرب و عجم و ترک و کُرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همهٔ اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است؛ چقدر نازیباست که تاریخ که از اهمّ امور اتحاد و اتفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها سازد و هر کس دنبال مرام و مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟

اتحاد تاریخ همچون اتحاد زبان در عبادات و

مناسک ، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر ، موجب تشکیل صف واحد ؛ و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات ، موجب پارگی و گسستگی آنها می شود .

و در حالی که می بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتحاد و اتفاق نیاز دارند ، و رسول اکرم پیامبر آنان همه آنان را امر به اتحاد نموده ؛ و قرآن کریم به **وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** ندا در داده است ، و از طرفی خود این قرآن مجید ، و نفس شریف رسول الله ، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده اند، چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره کنیم و بر خلاف این مسیر گام برداریم ؟

دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه وسیله غلبه بر مسلمانان ؛ و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان ، برای راه پیدا کردن برای منافع مادی و استثمار و استبعاد آنها ، ایجاد تشّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه اوطان و در هم شکستگی هر چه بیشتر در ارکان وحدت آنها می باشد ؛ فلذا با تمام قوا مساعی خود را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند ؛ و در سالیان متمادی با نقشه های مزورانه ؛ آنها را پاره پاره ؛ و فرهنگ و پایه های آداب و اخلاق و علوم آنان را یکی پس از دیگری

منهدم و واژگون نمودند .

مرحوم والد ما : آيةالله حاج سيّد محمد صادق حسيني
 طهراني رضوان الله عليه مي فرمود : چون اسکندر سلوکی بر
 مشرق زمین مسلط شد ، و یکسره همه کشورها را فتح کرد ، و
 تا هند پیش راند ، برای استاد خود: **أرسطو** نوشت : من بر همه
 ممالک شرق استیلا یافتم . اینک چه کنم که آنها در دست من
 باقی بماند !؟

أرسطو در پاسخ او چنین نوشت : این کشورهای گسترده
 مفتوحه را به کشورهای کوچک کوچک تقسیم کن ! و
 برای هر یک از آنها یک شاه و حاکم قرار بده ! و خودت را
 حاکم بر همه و شاه شاهان بخوان ! در اینصورت همه آنها
 مطیع و منقاد تو خواهند بود ، و از ترس حفظ تاج و موقعیت
 خود بر تو نمی شورند ، و عکس مخالفت بر پا نمی کنند ، و همیشه
 کشورهای تو آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا خواهند بود ، و
 اگر أحياناً یکی از آنها به خلاف برخاست ، با این قدرت
 محیطیه خود ، فوراً او را سرکوب می کنی و غائله را
 می خوابانی !

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهی بر آنها
 حکومت کنی ! و یا همه آن کشورها را به دست یک تن
 بسپاری ! بیم آن می رود که کم کم قوت گیرند و با

یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند ، و آن یک تن گرچه از اخصّ خواصّ تو باشد ، بر تو یاغی شود ، و به داعیه سلطنت قیام کند ، و در اینصورت شکست خواهی خورد ، و همه این سرزمین‌ها را از دست خواهی داد! تمام شد گفتار مرحوم پدر ما رحمة الله علیه .

انگلیس ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی - که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳ میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حکومت می‌کردند ، و مجموعاً سی و هشت سلطان ، یکی پس از دیگری ، که اول آنها : سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه ۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست ، و آخر آنها سلطان عبدالعزیز دوم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری حکومت کرد ، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه داشتند - با همین نقشه رفتار کردند ، یعنی کشور عثمانی را قطعه قطعه کردند ؛ و هر قطعه را به دست یکی از نوکران خود سپردند .

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای شبه جزیره بالکان و هُنْگِری و قدری از رُومانی که شامل بُخارست است است می‌باشد ، به کشورهای یُوسلاوی (صربستان) ، اَلبانی ، یونان ، بلغارستان ، و قسمت ترکیّه اروپا ، و هُنْگِری (مجارستان) و رُومانی که شامل بخارست

است قسمت کردند .

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیه ، سوریه ، لبنان ، اردن ، فلسطین ، عدن ، یمن ، عراق و کویت تقسیم نمودند .

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مصر و طرابلس که همان کشور لیبی است تقسیم کردند .

و همانطور که ملاحظه می شود کشور عثمانی را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند .

کفار و آجاناب برای آنکه بر هدف خود فائق گردند ؛ بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده بوده و تسلط یافته بودند ، برای از بین بردن روح وحدت مسلمین ، که کتاب آسمانی آنان قرآن مجید است ، تا توانستند اهل هر کشور را به ملیت و آداب و رسوم قومیت و محبت به وطن ، که منظور همان حدود مشخصه ای بوده است که خود آنها دور میز نشسته و تعیین کرده اند دعوت کردند . و با روزنامه ها ، و رادیوها ، و سینماها ، و تسلط بر معارف و فرهنگ مردم به وسیله مدارس و دانشگاهها ، و تأسیس دانشگاههای مستقلی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیت هر قومی که جز الفاظی توخالی چیزی نیست ، و جز افتخار و

مباهات بر استخوان خشک نیاکان ، و تنافس در مقداری کاسه و کوزه شکسته به عنوان آثار مَلّی ، و جمع‌آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلّل چیزی به دست نمی‌دهد مردم را سرگرم کردند .

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و إحياء زَند و اوستا ، و تعریف و تمجید بی‌حد و حساب از شاهنامه فردوسی ، و بیان افسانه‌های کورش و داریوش و سیروس و رستم زال نمودند .

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند و نوروز و مهرجان را محترم می‌شمردند ، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر می‌رفتند ، و هزاران قصّه و افسانه‌های سرگرم کننده دیگر که جزو دستورات سیاسی طبقه حاکمه بود ، که با مصارف هنگفتی می‌باید در این کشور اجرا گردد .

لُغت قرآن را که زبان اول هر مسلمان است لغت أجنبي خواندند ، و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربی را در مدارس به سرحدی تنزل دادند که در حدّ حکم عدم بود ؛ ولی لغات أجنبي و لغات غیر مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا می‌یافتند و با هزار برهان و دلیل می‌خواستند به جای آن لغات مأنوس و شیرین عربی به کار برند . و برای وزارت

معارف ، فرهنگستان تشکیل دادند ؛ و در آن جز این روش اسلام زدائی و غرب گرایی چیز دیگر ملموس نبود .

در هر یک از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن ، همین برنامه را اجرا کردند . در ایران به نام **پان ایرانیزم** و در کشورهای عرب به نام **پان عربیزم** و **نعره العروبة** ، و در ترکیه به نام **پان ترکیزم** ، و در هند و پاکستان به نام **پان هندوئیزم** و بالأخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین های **قطر و قطیف و أبو ظبی** و غیرها هی استقلال دادند ؛ و بر روی آن یک **پان** گذاردند .

باری این کشورها را که تجزیه می کردند و استقلال می دادند ، استقلال نبود ؛ بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن ، و تحت الحمایه و مستعمره بودن آنها بود .

از مهمترین چیزهایی را که موفق شدند بردارند ، تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از **عربستان سعودی** از همه جا برداشتند . به عنوان ندای اتحاد بین الملل ، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتی و برای روابط سیاسی ، تاریخ قمری اسلام را منسوخ و به جای آن تاریخ شمسی ، آنهم با مبدء میلاد حضرت مسیح قرار دادند . تاریخ رسمی

کشورهای مسلمانان مسیحی شد؛ و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم می‌رسید و نه از ماه محرّم و صفر.

در عراق و بین النهرین مبدء سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اول آن ژانویه و بین ماه اول و ماه دوم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می‌کردند:

۱ - کانون دوم . ۲ - شُباط ، ۳ - آذار ، ۴ - نیشان ، ۵ - ایار ، ۶ - حزیران ، ۷ - تمّوز ، ۸ - آب ، ۹ - ایلول ، ۱۰ - تشرین اول ، ۱۱ - تشرین ثانی ، ۱۲ - کانون اول^۱ که

۱- در نصاب آمده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه	شباط و آذر و نیشان ایار است
حزیران و تموز و آب و ایلول	نگهدارش که از من یادگار است

و راجع به مقدار روزهای این ماهها آورده اند: تشرین اول ۳۱ روز، تشرین آخر ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون آخر ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز، و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیشان ۳۰ روز، ایار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز «التنبیه و الاشراف» مسعودی ص ۱۸۳ و أمّا شعر معروف نصاب:

لاولاً کبّ لآ و لاأ شش مه است لّل کطّ و کطّ لّل شهور کوته است

راجع به ماههای رومی بر لغت عربی حمل و ثور و جوزاست. یعنی تعداد روزهای شهور رومی از حَمَل به ترتیب ۳۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ ششماه اول تا آخر سنبله است و ۳۰ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۰ شش ماه دوم تا آخر حوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می شود.

البته چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه

ماه اول زمستان است و ابتدای سَنَوَات را نیز تاریخ تولّد حضرت عیسی گرفته و سالها را مسیحی نامیدند .

و در هر یک از شامات (سوریّه - لبنان - فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند : نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند ، و در هند و پاکستان نیز مطلب از این قرار بود .

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند ، چون مردم این سرزمین شیعه نشین و تابع علماء راستین می باشند ، و از حکّام جائز وقت اطاعت و حرف شنوی ندارند ، و به خلاف کشورهای سنّی نشین که مردم آن مرز و بوم ، حاکم را هر چه باشد ، واجب الاطاعة و اولوالأمر می دانند ، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد ، همه تسلیم و منقاد می شوند .

و با وجود علماء متنقّذ و با قدرت در کشور شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود .

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور مرحله‌ای انجام

→

و چهل و پنج ثانیه است؛ برای آنکه سال عقب نیفتد ، باید این خورده‌ها را در چهار سال یک بار که یک روز می شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد ؛ و این سال را کیسه گویند .

دادند تا کم کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده ، و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد .

در هشتاد سال پیش از این در دوره دوم قانون گذاری مجلس شورای ملی ، یک مرحله از آن را اجرا کردند ، و آن فقط تبدیل ماههای قمری ، به ماههای شمسی بود ، آنهم فقط در دوائر دولتی ، بدون آنکه رأس سنّوات شمسی از جای خود تغییر کند ، و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود ، بلکه رأس سنّوات همان هجرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از مکه به مدینه طیبه بوده ، و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده گانه باشد ، یعنی به ترتیب از اول بهار بدین قرار باشد :

حَمَلٌ وَ ثَوْرٌ وَ جَوْزَا وَ سَرَطَانٌ وَ أَسَدٌ وَ سُبُهَلَةٌ وَ مِيزَانٌ وَ عَقْرَبٌ وَ قَوْسٌ وَ جَدْنِيٌّ وَ دَلْوٌ وَ حُوتٌ .

۱- چون بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ۲۷ رجب واقع شد و ۱۳ سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ۱۲ ربیع الأول به مدینه هجرت فرمود؛ پس دقیقاً درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نیم می شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ۱۴ روز یعنی از ۱۲ ربیع الأول سال اول هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقّف فرمود . هجرت آن حضرت در سال ۶۲۲ مسیحی و اول محرّم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ به تعدیل تقویم ژولین و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگوارای بوده است.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال شمسی به نفع دولت است، برای آنکه چون سال شمسی یازده روز از سال قمری بیشتر است، در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برج ها پرداختن به صرفه دولت تمام می شود.

مثلاً اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند، اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیادتیر می شود و دولت دو میلیون زیان می کند.^۱

۱- و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانیها هم متوجه این موضوع شدند؛ و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵۶ قمری تاریخشان را عوض کردند؛ ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به این طرف را شمسی کردند؛ و از آنروز به قبل را قمری گذاشتند؛ پس فعلاً تاریخ آنها از اول هجرت نه قمری را نشان می دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و آسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند؛ و سابقه اش به حال قمری و محرم و صفر باقی ماند.

و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می نگارد و ربیع الأول یکهزار و چهار صد و پنج قمریه است؛ و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می گذرد؛ و کسری این مقدار چهار سال و نیم است. باید تاریخ سنوات عثمانی یکهزار و چهارصد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت؛ و آنرا مسیحی کرد؛ بلکه تمام آداب و رسوم و خط را اجنبی نمود و مساجد را تعطیل؛ و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.

و همچنین وقتی در ایران گمرک دائر شد تصور کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی است؟ هیچ در دست نبود؛ گفتند: در سالهای منجمین یک حَمَل و ثَوْری هست که آنها می دانند؛ همان را بلژیکی‌ها گرفتند و معمول کردند.

بنده هر چه فکر می‌کنم که این أدله چگونه برای تغییر دادن ماهها و سالهای قمری اسلامی به برجها و سالهای شمسی کافی است؛ هیچ فکرم به جایی نمی‌رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی و ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه گمرکی به سال شمسی، سال یک کشوری را تغییر دهند و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه دوائر از دادگستری و فرهنگ و غیرها و حتی وزارت مالیه و دارائی در همه امور کشور تبدیل کنند، این چه حسابی است؟! این چه کتابی است!؟

و اما قضیه بودجه و مخارج دولت که طبق ماههای قمری زیان متوجه او می‌شود، به قدری سست است که انسان از عقل و درایت پیشنهاد کنندگان تغییر تاریخ در شگفت می‌ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از جمع‌آوری مالیات‌ها و غیره به حسب ماه و سال قمری از ملت

و رعایا بگیرد، آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان پردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع آوری می‌کند، به حسب شمسی هم پرداخت می‌کند، و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع آوری می‌کند، به حسب قمری هم پرداخت می‌کند، نسبت در هر دو حال محفوظ و ابداً نفع و زیانی متصور نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری پردازند؛ دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست، طبعاً کمتر است؛ و پرداختن همان مقدار کمتر به ماهها و سالهای کوتاه‌تر چه ضرری می‌رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع آوری آن، چه طبق سالهای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است، و تناسب در هر حال محفوظ و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید؛ در نزد هر یک از آنان یک ظرف طعام می‌گذارید! و اگر بیست نفر دعوت کنید؟ باید بیست ظرف طعام بگذارید! و در هر دو حال میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر می‌شوند! بلی اگر شما بیست نفر دعوت کنید! و طعام ده نفر را برای آنان

قرار دهید ، همگی نیم سیر می مانند !

شما هیچگونه الزامی ندارید ، که بیست نفر دعوت کنید ، و طعام ده نفر به آنها بدهید ! یا بیست نفر دعوت کنید ، با طعام بیست نفر ، و یا ده نفر دعوت کنید با طعام ده نفر ؛ و در هر دو صورت هم همگی میهمانان سیر شده‌اند ؛ و هم شما مورد خجالتِ کمبودِ طعام واقع نشده ، و از عهده برآمده‌اید !

باری تمام این دلایل‌ها بهانه است ؛ می‌خواهند محرّم و صفر و رمضان و ذوالحجّة را بردارند ، و یک درجه قدم پیش نهند ، و یک مرحله را پشت سرگذارند تا برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده ، راه استوار باشد .

مجلس دورهٔ دوم سالها و ماههای قمری را برداشت ؛ و بجای محرّم و صفر حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا را گذاشت . و در پاسخ طبقهٔ روشن‌بین و تیز هوش و متعهد که می‌گفتند : شما شعائر اسلام را برمی‌دارید ! و محرّم و صفر را تغییر می‌دهید ! می‌گفتند:

ما أبداً به محرّم و صفر شما کاری نداریم! شما در محرّم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید ! و در رمضان روزهٔ خود را بگیرید ! و در ذوالحجّة به حج بروید !

أبداً ما با این اعمال عبادی ، در این زمانهای مقررّه در شرع کاری نداریم ! این راجع به شماست ! ما از نقطهٔ نظر کارهای دولتی ، و روابط

دیپلماسی ، و تنظیم و تنسيق امور حکومت ، و تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها ، تاریخ رسمی کشور را تاریخ شمسی قرار می‌دهیم ! آنهم به هیچ جا ضرری نمی‌رساند !

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه بگیرید ! و یا در رأس سَرَطان به مَکّه بروید ، حقّ با شماست ! و جای اعتراض باقی است ! کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و سیاسی تفاوتی ندارد ، و تشکیلات اداری از نماز و روزه جدا نیست ، وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حجّ و زیارت و روزهٔ رمضان و عزاداری سید الشّهداء علیه السّلام قرار دارند ، ما و شما نداریم ! دولت و ملت اسلام واحد است .

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی ، موجب تفکیک ملت مسلمان از دولت است . موجب به انزوا درآوردن اسلام از صحنهٔ اجتماع و رسمیت است . و در حقیقت موجب نسّخ اسلام و برقراری متد غرب و غرب گرائی است .

باری این مرحله اول از تغییر بود که در مدّت بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود ، تا نوبت به اجراء طرح مرتبهٔ دوم رسید ، و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای اجراء مرحلهٔ دوم بودند .

تا در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی در جلسهٔ یکصد و

چهل و سوّم که روز سه شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ قمری بود، تاریخ شمسی را که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق‌ها و خطاب‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید، مؤثر واقع نشد. و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلاً بیان کرد که:

ماه‌های شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است بهتر است از ماه‌های ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیلهٔ **آرباب کیخسرو شاهرخ**^۱ مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران، و به تشویق و ترغیب **سید حسن تقی زاده**^۲ مهرهٔ خاصّ اجنبی، و از رؤساء و سابقه‌داران شصت سالهٔ فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمد تدین^۳ چنانکه از گفتار او در همان مجلس

۱- به کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوم از ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۷ و نیز به صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۷۵ و ۴۵۱ مراجعه شود.

۲- به همین کتاب، جلد سوّم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۴ مراجعه شود.

۳- سید محمد تدین در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهمی بسزا داشته است؛ و سالیان دراز مقام وکالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود.

پیداست ، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است .

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی شمسی کشور ، دو تغییر باید داده شود: اول: نام ماههای عربی از حَمَل و ثَوْر و جَوْزا به نام ماههای ایران باستانی: فروردین ، اردیبهشت ، خرداد ، تیر ، آرمرداد ، شهریور ، مهر ، آبان ، آذر ، دی ، بهمن و اسفند^۱ تبدیل شود .

دوم: در تعداد روزهای این بروج ، شش ماه اول را ۳۱ روز ، و پنج ماه دوم را ۳۰ روز ، و ماه آخر را ۲۹ گرفت . این می شود سیصد و شصت و پنج روز . و برای خرده آن هر چهار سال یکبار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند .

می گفتند:

این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقی أخذ شده است ، و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطه عدم محاسبه تعدیلات ، و عدم محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است ، لذا با تنظیم و تنسیق حکیم عَمَر خِیام و بعضی از منجمین دیگر ، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد که: تمام برجها سی روز باشد ، که مجموعاً می شود سیصد و شصت روز ، آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه ، و یا اسفندماه اضافه می کردند ، و آن را خَمسه مستترقه می گفتند . و این هم به علت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی کردند ، و در آن پنج روز مجاناً دنبال کارهای خیر می رفتند .

۱- این نام ها را مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۸۴ آورده است.

و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می‌شد، و هر چهار سال یک سال را کیسه می‌کردند، و سیصد و شصت و شش روز می‌گرفتند، و باز برای حساب دقیق‌تر، کیسه دوم گرفته و هر سی و سه سال یکبار سال کیسه را سال پنجم قرار می‌دادند، یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می‌باید سال سی و دوم را کیسه بگیرند، یکسال عقب انداخته و سال ۳۳ را کیسه می‌کردند.^۱

با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می‌افتد!

سلطان ملکشاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبداء جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می‌خواست رائج کند.

ولی به علت تغییر مبداء تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند و در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

حال اگر شش ماه اول را سی و یک روز، و پنج ماه دوم را سی روز، و روزهای اسفند را بیست و نه قرار دهیم، و هر چهار سال یک بار کیسه کنیم، و هر سی و سه سال یکبار کیسه دوم بگیریم، در تعداد روزهای سال مجموعاً تغییری پیدا نمی‌شود، و سال هم به عقب نمی‌افتد؛ یعنی از نقطه نظر محتوا طبق تقویم ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد؛ و این امر مهمی نیست.

و خلاصه مطلب آنکه در سالهای شمسی به اندازه

۱- و این بدین طریق بود که طبق محاسبات خیّام باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنابراین گذارد که در هر ۴ سال یک سال را کیسه کنند؛ و در رأس آخر که سال سی و سوم است کیسه را در رأس سال پنجم که سی و سومین سال استقرار است قرار دهند، و بنابراین در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کیسه خواهد بود.

بودن سر و ته سالها لازم است ، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می‌کند ، که سی روز باشد ، یا سی و یک روز ، و یا کمتر و یا بیشتر ؛ عمده حساب مجموع است .

ما اسم فروردین را برای ماه اول بهار قرار می‌دهیم خواه با برج حَمَل تطبیق کند و یا نکند .

این از جهت تعداد روزهای برج‌ها ؛ و اما از جهت تغییر اسامی ، گفتند:

هیچ مهم نیست . فقط تغییر الفاظ است و به جایی صدمه نمی‌زند ؛ الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن ، موجب احیاء سنت ملی است . و هر ملّتی باید آئین خود را محترم بشمارد و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت‌های ملی دعوت کرده است . چون به آنها گفته شد :

منظور شما برداشتن محرّم و صفر است !

گفتند:

ما چنین منظوری نداریم ! امور شرعیّه بجای خود محفوظ است . ما می‌خواهیم الفاظ عربی را برداریم و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن گذاریم ! ما که نباید از عرب هم عرب‌تر شویم . امروزه در بین النّهرین (عراق) و غیره نامهای تشرین و کانون و شباط به کار می‌برند ، و هیچ به یاد نداریم که کشور عربی نام حَمَل و جوزا و سنبله به کار برد .

در اینجا که مرحوم مجاهد عالم عالیقدر سیّد حسن مُدَرِّس گفت:

در تمام ممالک اسلامی مُحرّم و صفر استعمال می‌کنند !

گفتند:

ما به محرّم و صفر کار نداریم؛ آن مال ملتهاست، که امور شرعیّه خود را انجام می دهند؛ گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است؛ نه امور شرعیّه مردم.

و همچنین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می خواهیم ألفاظ ماهها را تغییر دهیم؛ و این ضرری نمی زند و به محرّم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند؛ ما می خواهیم اسم حَمَل و جوزا را به اُردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم؛ و این اِحیاء سنّت و آثار کهن است. یکی از نمایندگان مخالف گفت:

شما اگر می خواهید تغییر ألفاظ بدهید، به ألفاظی که یکی از منجّمین فعلی برای این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب تر است تغییر دهید. سید جلال الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چمن آرا، گل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان بخش، دژم خوی، باران ریز، اندوهگین، سرماده، برف آور، مشکین فام.^۱

این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنی مناسبتر بیشتر است، تا معانی که آقای ارباب کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده اند. چمن آرا مناسبتر است تا فروردین که آن را به (هم ماندی روانان) که مساوات ارواح باشد ترجمه کرده اند. و گل آور بهتر است از اُردیبهشت که به (نظم کامل و تقدّس بهترین) ترجمه کرده اند.

باری آنان اصرار داشتند که چون اِحیاء سنّت کهن است، ألفاظ

۱- این نامها را سید جلال الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلّق به مورّخه ۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

فروردین و اردیبهشت و غیرها بهتر است، و حتی در لفظ مرداد گفتند حتماً باید اُمرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانی با همزه است.^۱

۱- در «لغت‌نامه دهخدا» در ماده اُمرداد گوید: در اوستا اُمَرَتات است؛ جزء اخیر آنکه تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد؛ همین جزء در خرداد نیز دیده می‌شود.

پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شده؛ نخست از «آ» که از ادوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء دوم مَرَت یا مَرَت است؛ یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست شدنی و نابودشدنی نبود گردیدنی. بنابراین اُمرداد یعنی بی مرگ و آسیب ندیدنی یا جاودانی؛ و باید اُمرداد با ادوات نفی «ا[آ]» باشد، نه مرداد که معنی بر خلاف آنرا می‌دهد.

اُمرداد در دین زردشتی اُمشاسپندی است که نماینده بی‌مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال ناپذیر اهورامزدا است. در جهان خاکی نگاهی گیاهها و رستنی‌ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پور داود ص ۵۹) و رجوع به مزدستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر معین و اُمشاسپندان شود.

و محصل آنچه که در اینجا از لغت‌نامه دهخدا آوردیم در تعلیقه ماده مرداد از همین لغت‌نامه آورده است؛ و نیز گوید: اُمرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده شده؛ از اُمشاسپندان و مظهر جاودانی اهورامزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است؛ و در جهان خاکی نگاهی گیاه با اُمرداد است.

استرابون مورخ یونانی معبد اُمرداد را در آسیای صغیر دیده است؛ اُمرداد روزازماه اُمرداد جشن اُمردادگان برپا می‌شده...

زرتشتیان ایران هم آن را اُمرداد خوانند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع؛ ذیل مرداد) و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، دال بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت نامه درباره اُمشاسپند گوید که: به معنای فرشته و ملک است؛ و در اوستا «اُمشه و سپنته [سپنته-ظ]» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اول (اُمشه) نیز مرکب است از (آ) علامت نفی؛ و (مشه) از ریشه مَر به معنی مردن؛ جزء دوم (سپنته) یعنی مقدس؛ مجموعاً به معنی «جاودان مقدس» است.

باری هر چه وکلای مخالف گفتند :

باید روی این مطالب تأمل شود ، و فعلاً کارهای مهمتری مجلس در بردارد ، و فعلاً در آن مواد مذاکره کنیم ، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم ، سودی نبخشید و با قیام و قعودهائی با فوریت رأی گرفته شد .

در این جلسه حقیقهٔ نمایندگان مخالف را اغفال کردند

و گفتند:

ألفاظ باستانی و حفظ ملیت و قومیت است !

دیگر شرح ندادند که این ألفاظ از **اوستا** گرفته شده ، و نام شش فرشتهٔ نمایندهٔ **أهورامزدا** که زنده و جاودانه‌اند در میان این ماههاست ؛ و آنها عبارتند از: اردیبهشت و خرداد و **آمرداد** و شهریور و بهمن و اسفند .

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج شده ، نمی‌فهمیدند چه بگویند ، می‌گفتند:

ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم .

یک نفر نگفت: این آداب ملیت ، ملیت زردشت است ، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد ؛ و آفتاب

→

شمارهٔ **أمشاسپندان** یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده‌گانهٔ کنونی مندرج است. هومن = **بَهْمَن** ؛ اشه و هیشه = **أردیبهشت** ؛ خستره و ائیره = **شهریور** ، سپننه ارمیتی = **سپندارمذ** ؛ هثروتات = **خرداد** ؛ امرتات = **آمرداد** ؛ در رأس این شش ؛ **سپنتامینیو** (خررد مقدس) قرار داشته است ؛ بعدها به جای او **أهورامزدا** را گذاشتند ؛ درگاتها که قدیمیترین قسمت **اوستا** است ، نام **أمشاسپندان** به کرات ذکر شده است .

درخشانش دیگر زمینه‌ای برای ذکرری از آهورامزدا و فرشتگان او باقی نمی‌گذارد .

در کشور اسلام و آئین محمدی و رسمیت قرآن کریم ، چه معنی دارد که تاریخ را بر اساس روزها و ماههای زردشتی قرار دهند ؟ این نسخ اسلام است ، صحبت از ألفاظ قشنگ نیست ، صحبت از حمله دیوشوم اهریمنی بر کیان اسلام است . امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت می‌گذارید ! و از ترس و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول الله باقی می‌گذارید ! فردا آن را هم عوض می‌کنید ! و تاریخ هخامنشی ، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی ؛ و یا با مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید ! و یا مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی ، به عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگی مذهب و افکار کهنه ، مبدأ تاریخ قرار می‌دهید !

در آن مجلس کسی که بالنسبه دفاع کرد ، مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلاً گفت:

تغییر روزهای ماهها فائده ندارد ، و خروج از موازین علمیه می‌باشد ، و ألفاظ حَمَل و نُور و جَوْزا از الفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است .

ولی مطلب را نشکافت ؛ و مبرهن نکرد که این پیشنهاد

تغییر تاریخ به عنوان إحياء سنت ملى، در حقیقت إحياء سنت زردشت، و إماتة احکام شرعی و اساسی محمدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی‌دانست و از أصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد کنندگان، مقصد خود را مخفی کرده، و فقط به عنوان تغییر ألفاظ عربی به الفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند:

فقط مسأله تغییر ألفاظ است و بسیار مسأله سهل و آسان است.

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ که سه روز به نوروز مانده بود، با این عجله و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند^۱، و تاریخ را عوض کردند^۲، و پس از

۱- به طوری که تعدیل این تاریخ را معین نکردند و به همین قدر اکتفا کردند که در سالهای کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود؛ اما کدام سال کیسه است معین نشده است؛ و به همین علت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که اشتباه شود. چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵- ۳۰۶- ۳۰۷ می‌بایست کیسه محسوب شود؛ و حال آنکه در واقع و حقیقت امر میبایستی ساده باشد؛ چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳ سالی بوده است؛ و آنرا میبایست کیسه قرار داد؛ و به همین سبب یک تقویم اشتباه ضبط کرده؛ و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است؛ و این عمل ایجاب می‌کند که روز دوم حمل مطابق با اول فروردین شود. و این اشتباه ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است. (گاهنامه ۱۳۰۹، سید جلال الدین طهرانی، ص ۷۸).

۲- مطالبی که از مجلسی شورای ملی درباره تغییر تاریخ نقل شده است؛ همگی از

تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ شمسی به تصویب رسید و مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) که در آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به دولت ابلاغ کرد که در دوائر دولتی اجراء نمایند. و به عنوان هدیه نوروزی به ملت ایران ألفاظ قشنگ اردیبهشت و بهمن را آوردند؛ و زهر جانکاه را با پوشش‌های شیرین ملیت به خورد مردم دادند، به طوریکه تا به حال هم بسیاری از حقیقت مسأله آگاه نیستند؛ و نامهای باستانی را بر زبان می‌آورند و اصلش را نمی‌دانند.

در اثر رسمی شدن نامهای فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و إعلانات، اولاً این نام‌ها که تا آن زمان جز عده معدودی کسی از آنها خبری نداشت، مشهور و معروف شدند؛ و از مدارس به منازل؛ و از تقویم‌های اداری به تقویم‌های دیواری منزلی سرایت کرد؛ و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو الله أحد محفوظ هر خرد و پیر، و زن و مرد شد!

و ثانیاً نام محرّم و صفر و ربیع الأول و جمادی الثانی و

→

روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۴، و از صفحات ۱۰۵۶ تا ۱۰۶۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوم، صورت مشروح مجلس صبح سه شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ می‌باشد.

ذوالقعدة و غیرها کم کم از بین رفت ، نه کسی از این ماهها ، و از دخول و خروجش خبری داشت ، و نه أعمال روزانه و تکالیف اجتماعیّه و تشریفات و دعوتها و جشنها و ماتمها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می نمود .

فقط ماه محرّم به جهت عزاداری ، و ماه رمضان به جهت روزه ، قدری معروفتر بود ، و بجز پیرمردان تمام مردم که می خواستند مثلاً در ماه رمضان روزه بگیرند می گفتند:

مثلاً باید اّمسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱۴ اسفند ماه روزه بگیریم .

همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که أعمال عبادیّه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می نمایند .

و این درست ، در خطّ همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است ، و از اینجا نیز درست در می یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده ؛ و نامهای اجنبی و زردستی را به جای نامهای اسلامی نشانده ؛ و دست هر مرد و زن ، و مورد استعمال هر عالم و عامی ؛ و هر آداری و بازاری ، و هر کارگر و کشاورز داده است^۱ ، تا جائیکه از

۱- و نظیر این تغییر را در ساعات دادند؛ چون بنابر دخول ماههای قمری که ابتداء آنها

بعضی از علماء نیز دیده شده است در إعلانات خود ماههای باستانی را به کار برده ؛ و در امضای تاریخ شمسی و

←

خروج قمر از تحت الشَّعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است؛ اول هرماه قمری از اول شب آن شروع می‌شود؛ و شب‌هر روز مقدّم‌بر روز آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اول غروب و ابتدای دخول شب است؛ و هر ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلهمذا در شرع مقدّس وارد است که در ساعت اول و یا دوم و یا سوم و یا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکالیفی را انجام دهد؛ و این در صورتی است که مبدء حساب ساعت را که اول شب است ساعت ۱۲ یعنی سر دسته قرار دهیم.

در اینصورت اولاً روشن است که چندساعت از شب ما گذشته است، ساعت ۶ یعنی ۶ ساعت از شب گذشته است، و ثانیاً در سپیدی روز می‌دانیم که ما چند ساعت روز داریم، زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب، پس ساعت ۵ در روز می‌دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم و ساعت ۹ می‌رساند که ما ۳ ساعت روز داریم، و علیهذا ساعت غروب کوک برای تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است. و مسلمان که می‌خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره‌مند شود می‌داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و اما ساعت‌های زوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی‌دهند، آنها فقط نصف شب و نصف النهار را نشان می‌دهند، در صورتیکه مبدأ کار ما از اول غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما می‌خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح؛ در حالی که از اول شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت یک نخواهد بود. برای مسلمان صبح عبارت است از اول فجر صادق و یا از اول آفتاب و از آن به بعد روز او شروع می‌شود، نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی‌گذارند، و فقط اجمالاً ۲۴ ساعت خود را به ۲ تا دوازده ساعت با مبدأ نصف النهار و نصف اللیل تقسیم کرده‌اند. مانند اقوام غیر مسلمان. و در اینصورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد. فلهمذا می‌گویند: شب سه شبه و سه شبه شب. یعنی شب پیش و شب بعد! ولی بر اساس ماههای قمری که

←

نامهای زردشتی را به کار برده ؛ و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلاً با آن ضمیمه نموده‌اند ؛ و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده ؛ به مجرد تاریخ باستانی اکتفا نموده‌اند .

باری این مرحله دوم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طی کرد ؛ و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسأله سوم بودند ؛ و آن که از جهت اهمیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل ، مهمتر بود ؛ نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود . یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملت .

←

حتماً هر روز یک شب تمام دارد ، و آن شب پیوسته قبل از آن روز می‌باشد ، اشتباهی هم رخ نمی‌دهد . شب سه شنبه یعنی شب پیش از روز سه شنبه ، و شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هكذا تمام احکام و تکالیفی که برای شبها مقرر شده است برای شب های قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اول شب است ، یعنی ساعت ۱۲ سر دسته غروب کوک .

ولی چون ساعت‌های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود ، کم کم حکومت‌های مسلمانان بر اساس ساعت گرینیوچ که زوالی است ، ساعت‌های خود را میزان کردند ؛ و ملت‌ها نیز رفته رفته از حکومتها پیروی نمودند ؛ و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زوالی بود ، و برای فرستادن اطفال خود به مدرسه ؛ و برای رفتن به ادارات ؛ ساعت‌های منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند . در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود .

ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگی کوک ؛ و یا ساعت انگلیسی ، و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی می‌نامیدند .

گرچه مدت‌ها بود که طاغوت بر ملت حاکم بود، ولی تا به حال إعلان نسخ حکومت رسول الله، و إعلان نسخ قرآن و إعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، چهاراً علی رؤوس الأشهاد، إعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی، و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن؛ و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورخه یکشنبه ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۴ شماره ۱۴۹۵۹ را می‌آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

متن درشت روزنامه:

امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کماکان مورد استفاده است.

قطعنامه اجلاس مشترک مجلسین سنا و شورای ملی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء مملکت قدردانی می‌نماید؛

و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهایی و آزادی و استقلال میهن به شمار می‌آورد .

و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی ، که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبنای قوام و دوام قومیت و ملیت کشور ما بوده است ؛ آغاز سلطنت کورش کبیر بنیان گزار شاهنشاهی ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملی ایران به شمار می‌آورد^۱ ، مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب رستاخیز ملت ایران ، این قطعنامه را در جلسه مشترک مورخ بیست و چهارم اسفندماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند .

در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دکتر عیسی صدیق ،

۱- باید دانست که از صدر اسلام تا کنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود را هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مکه مکرمه به مدینه طیبه قرار داده‌اند ؛ و این تصویبنامه‌ای که از مجلسین گذشت ، اعلان به خروج از صف مسلمین ، و جدائی از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود . مسعودی در کتاب «التبیه و الإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲۴۰ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد برای هر یک از سنوات به مناسبت واقعه مهمی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نام نامیده‌اند و آن نام ، عَلم برای آن سال شده است . سال هجرت را سنة الهجرة گفتند . سال دوم را سنة الأمر ، سال سوم را سنة التَّمحیص . سال چهارم را سنة التَّرفیه . سال پنجم را سنة الأحزاب . سال ششم را سنة الاستثناس . سال هفتم را سنة الاستغلاب . سال هشتم را سنة الفتح . سال نهم را سنة

و سال دهم را سنة حجة الوداع و سال یازدهم را سنة الوفاة . و در ص ۲۵۲ گوید: در سنه ۱۷ یا ۱۸ عمر با اصحاب رسول الله درباره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه باشد؟ آراء و نظریه‌ها بسیار شد . حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک فرمود . همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرم قرار دادند که قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود و دوست داشتند مبدأ تاریخ از اول سال باشد .

هلاکو رامبد ، سناتور عماد تربتی ، دکتر مصطفی ألموتی ، سناتور شوکت ملک جهانبانی ، خانم دکتر مهین صنیع صحبت کردند ، و آنگاه قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد .

ابتدا شریف امامی طی نطق افتتاحیه خود از زحمات شاه تجلیل کرده ، و اظهار می‌دارد برای کمی وقت ، دو مجلس در هم ادغام شده ، و از هر کدام سه نفر نماینده صحبت می‌نمایند . (روز تولد رضا شاه) .
قطعنامه توسط دکتر جواد سعید نایب رئیس مجلس شورای ملی قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت .

سخنران اول دکتر صدیق بود که پس از ستایش از زحمات رضا شاه ، و شرح احوال ایران در آن دوره ، و هرج و مرج ، اقدامات مهم او را به چند مورد تقسیم می‌کند: اعزام دانشجویان به خارج ، تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰ ؛ تحصیل رایگان در تمام کشور ؛ تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به دست ولایتعهد ؛ برگزاری هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال مذکور در دانشگاههای درجه اول دنیا نیز فردوسی و خدمات او به زبان و ملیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد) ؛ و اقدام بسیار مهم که به نظر ممتنع می‌آمد ، رفع حجاب از زنان بود در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ ؛ و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق درباره فردوسی و مفاخر ایران ملی .

و سپس در این مورد شرح می‌دهد و بعداً در باره زحمات و خدمات محمد رضا شاه سخن گفته ، و پس از آن درباره انقلاب سفید بحث کرده است .

و پس از دکتر صدیق ، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد ، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد .

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد ، و از سعی رضاشاه در مورد کشف حجاب سخن گفت .

و پس از او دکتر مصطفی ألموتی در همین زمینه‌ها سخنرانی نمود .

و پس از او هلاکو رامبد، و پس از او نیز خانم دکتر مهین صنیع در همین زمینه‌ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علامه وحیدی سخنرانی کرد؛ و چون این سخنرانی بسیار مزورانه و مکارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی است، و استادانه با دلیل، حکام جور را تأیید کرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخباری که درباره امام و حاکم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حکام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را می‌آوریم تا خوانندگان خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پی ببرند؛ او سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

«اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت بنیانگذار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب و سنت و اجماع و عقل است، کتاب یعنی قرآن مجید، کتاب آسمانی و راهنمای جهانی که بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است؛ و در این کتاب مقدس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و خیرخواهی و بشر دوستی کورش کبیر به نام ذُو الْقَرْنَيْن دیده می‌شود.

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو مِنْهُ ذِكْرًا وَ نَامِ الْكَافِرِينَ
 کورش کبیر به ذوالقرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است؛ که پس از پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه این شاهنشاه دو برآمدگی داشته است؛ و به این مناسبت قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذوالقرنین یاد فرموده است.»

سپس برای دفع اینکه مقصود از ذوالقرنین اسکندر است ، می گوید :

«اسکندر مرد ظالم و سفاکی بوده است و قرآن کریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمی کند» .

و سپس می گوید:

« مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه دادگستر است » .

و می گوید:

«اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت می پردازم: در خبر است که خدای جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: «ای ابراهیم ! تو مظهر آگاهی مائی و پادشاه مظهر شاهی ما .» و از این خبر چنین استفاده می شود که مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاص الهی بوده و هست .

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدین مولوی می گوید که: «پادشاهان مظهر شاهی حق .» و سنت رسول مکرم هم مؤید این خبر می باشد . سخنی است ماثور و خبری است مشهور که نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مکرر در مکرر در جمع صحابه بر عظمت زمان ولادت خود اشاره می فرماید: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** (در زمان پادشاه عادل متولد شده ام) که ضمناً پیغمبر گرامی با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران آنوشیروان تجلیل می فرماید .

اما حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می داند ؛ و بهتر است قبلاً مرجع حدیث را ذکر نموده ؛ و سپس به بیان آن پردازیم تا تصور نرود: - گفته منظور مستند و ماثور نیست ؛ مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق می باشد ؛ در کتاب

«أَمَالِي» است: لَا تُدِلُّوْا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ السُّلْطَانِ ! تا اینکه می فرماید: وَإِنَّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَإِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ ؛ فَأَحِبُّوْا لَهُ مَا تُحِبُّوْنَ لِأَنْفُسِكُمْ وَأَكْرَهُوْا لَهُ مَا تَكْرَهُوْنَ لِأَنْفُسِكُمْ . «خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید ! صلاح شما در صلاح حدید پادشاه است ! پادشاه به منزله پدر مهربان است ، پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خودتان دوست می دارید ! و کراهت داشته باشید برای او آنچه را که برای خود کراهت دارید !»

حدیث دیگری که آنهم در همین کتاب معتبر و ارزنده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ ، وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَدَخَلَ فِي تَهْيِئِهِ: «اطاعت از پادشاه واجب است ؛ و کسی که مطیع پادشاه نباشد ، مطیع خدای عزوجل نمی باشد ؛ و از فرمان خدا سرپیچی کرده است .»

می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا می داند .

اما وجوب اطاعت از پادشاه به موجب إجماع ؛ چون ما اجماع را کاشف قول معصوم می دانیم ؛ و سرسلسله معصومین ، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده ؛ نظر به وحدت ملاک ، از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است .

بخصوص بر ما ایرانیان که در حقیقت به فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان ، دارای ویژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم ؛ و از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملّی هم فرمان شاه را فرمان خدا می دانیم ؛ چه فرمان یزدان چه فرمان شاه .»

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد أخبار عدیده اطاعت از پادشاه مُسَلَّم الصُّدُور از معصوم است ؛ این را هم با توجّه به وحدت ملاک مانند إجماع مصطلح می دانیم .

اما دلیل عقلی دائر به لزوم اطاعت از پادشاه ؛ بدیهی است سرپیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا ، توانا ، موجب اختلال نظم و از هم گسیختگی

امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و غیره می‌باشد .

لَوْلَا السُّلْطَانُ لَأَكَلَتِ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا . نمایندگان محترم ! برای حسن ختام حدیث مشهوری که را که ناقل آن شیخ المحدثین حرّ عاملی است نقل می‌نمایم:

السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ، يَا أُوْىِ اِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ ، که سعدی گرانمایه این حدیث را به نظم ترجمه نموده ، و آمیختگی سایه را با صاحب سایه افزوده است:

پادشه سایه خدا باشد

سایه از ذات کی جدا باشد؟

اکنون در این جلسه مشترک پر شور و احساسی که برای تجلیل از پنجاه سال شاهنشاهی پر برکت و افتخار پهلوی تشکیل یافته ؛ و مقارن با میلاد مسعود سردودمان این شاهنشاهی می‌باشد ؛ با درود فراوان به روان این شاهنشاه کبیر از خدای متعال می‌خواهیم که به ما توفیق اطاعت و خدمت بیش از پیش به شاهنشاه آریامهر را عطا فرماید . زنده باد شاهنشاه آریامهر و شهبانوی گرامی و والاحضرت همایون ولایتعهد . جاوید ایران .

با دقّت در این سخنرانی ملاحظه می‌شود که چگونه علامه وحیدی^۱ خود مسخ شده و حقایق را تحریف کرده است .

۱- علامه وحیدی فرزند آقا «شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیه الله آقا محمد باقر وحید بهبهانی است . خود از طلاب و فضلاء نجف اشرف واز شاگردان اساتید مبرز هم چون آقا ضیاء الدین عراقی است ؛ گویند اجازت متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است ؛ در سنه ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضا شاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد ، او و خانمش در کرمانشاه جزء مدعوین بودند . میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود ؛ و در حالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوین با خانمهایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند ؛ علامه وحیدی که از علماء به شمار می‌رفت و به لباس روحانیت و اهل علم ملبّس بود با خانمش وارد شد . و

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند؛ و برداشتن حجاب و عفت زنان؛ و یا تجلیل از فردوسی افسانه ساز که او را سَمبَلِ مَلِیَّت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سر دست بلند کرده، و در زیر مجسمه او جمع شده و سینه می‌زنند؛ و نظیر این گفتارها کاری نداریم. زیرا که این گویندگان؛ افراد معلوم الحالی هستند که از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده؛ و در نزد همین استادانی که روی خط مشی تعیین شده از خارج برای تضعیف اسلام، ملیت و قومیت باستانی و ایرانی زردستی را به رخ می‌کشند؛

←

یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع أحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فُکُل و کراوات و زُنار بست و ریش تراشید؛ و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالآخره نتیجه و خامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. و لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيْبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیه ۳۱ از سوره ۱۳: رعد) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرا نه خوش رقصی‌های بسیار کرد؛ و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت؛ و از زمره گدایان و خوشه چینان سفره خونین حکام جور درآمد تا بالآخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت. حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. یکباره سرازیر دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد؛ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّن بَعْضٍ اِنَّ سَوَاءٌ لَّهُمْ سَبِيلًا (سوره منافقین) این سزای دنیوی است بین تا جزای آخروی چه باشد (و کَوَلَّم يَكُنْ اِلَّا الْمَوْتُ لَكْفَىٰ، كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَعْظَمُ وَ اُدْهَىٰ).

تعلیم دیده‌اند. فل‌هذا از شنیدن این سخنان مکررّه در مکررّه از اینها هیچ ترتیب اثری نمی‌دهیم.

زیرا ممّشی و مسیر و مبدء و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان توخالی و بی مغز چیزی نیست؛ اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته؛ و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان‌تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش آجانب و استعمار کافر بوده و هستند؛ فل‌هذا اگر پهلوی و خاندان او را - که به شهادت تاریخ، دست استعمار آجنبی پنجاه سال با چماق و سرنیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملت مسلمان تحمیل کرد - یگانه شاهنشاه عادل ملت پرور دادگستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجّب ما از امثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه‌های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلمها و ستمهای او بهتر از ما خبر دارند؛ و در مجالس و محافل خصوصی از آن بازگو می‌کنند؛ برای جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را می‌فروشند، و برای دراز کردن دست بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملّق و

چاپلوسی می‌کنند . و برای ریاست چند روزه و بهره‌برداری از حُطام کاسِدِ این افراد بی مایه ، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و أخبار و آیات را وجه المصالحه قرار می‌دهند ؛ و همه را به ثمن بَخُس می‌فروشند ؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اُصول و فقه اسلام آشنائی داشته باشد ، با ملاحظه این سخنرانی این مرد ، به خوبی در می‌یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب چیزی به کار نبرده ؛ و جز تحریف و تصحیف تحویل نداده است .

قرآنی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده ، کجا اطاعت از حاکم را لازم می‌شمرد ؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرک و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد ، و در مدت هجرت ده سال در مدینه ، خود در مُقدّم‌ترین نقطه از صفّ مجاهدین در قبال دشمن قرار می‌گرفت ، و به طور متوسط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می‌گرفت ، و خود در آن شرکت می‌فرمود ، کجا خود امر به اطاعت پادشاه می‌کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم می‌شمارد ؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود ضَعف و ارسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی حاکم جائز

ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحق و یا فقیه جامع الشرائط منصوب از قبل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائز، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ (برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست) دیگر اطلاق یا عموم برای مطلقات وجوب اطاعت سلطان بنا بر فرض صحّت سند آنها باقی نمی‌گذارد. در قرآن کریم وجوب اطاعت را منحصرأً به رسول الله، و أولى الأمر که مراد ائمه دین و پیشوایان حقّه سید المرسلین اند معین فرموده؛ و فقط و فقط انبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می‌شدند، طبق آیات قرآن، وجوب اطاعت داشته؛ و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می‌کرده‌اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائز جهان همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندرکارانشان تنقید می‌کند؛ و اُمّت‌ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان برمی‌انگیزد، کجا خود بدون قید و شرط اطاعت اُمثال آنها را لازم می‌شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، اولاً آنها را به صورت خبرهای صحیح السند و مشهور و معروف جلوه داد

است ، که البته چنین نیست ؛ و در هیچیک از مجامع شیعه و یا اهل تسنن با سند صحیح یافت نمی‌شود ؛ و ثانیاً بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاص و مخصّص صرف نظر نمودن است، و این خیانتی عظیم است .

در اینکه مراد از ذوالقرنین کورش بوده است ؛ اشکال و ایراد بسیار است ؛ و بر فرض صحّت این معنی ، فقط قرآن خصال ذوالقرنین را ستوده است ، امّا کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه ، ذکر به میان آورده است ؟ ایشان نشان دهند .

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی‌توان ذوالقرنین اسکندر باشد ، می‌گویند چون او مرد ظالم بوده است ، و قرآن از او تعریف و تمجید نمی‌کند ؛ آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان أخبار ، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند ؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهّر و همچون فرشتگان سماوی بوده ؛ و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است .

آنچه را که به رسول خدا نسبت می‌دهند از اینکه فرموده است: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** حدیثی است ساختگی و مجعول ؛ و در هیچیک از مجامع شیعه و سنّی دیده نشده است . انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از

او تعریف نمی‌کند. اینکه ایشان گفته‌اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرّر در مکرّر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می‌فرماید» دروغ محض است.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه فرموده‌اند؛ تا چه رسد به مکرّر در مکرّر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زردشتیان است که شاه را نماینده خدا می‌دانند؛ به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است، ردّ می‌کند. و اعتقاد به او را شرک و ثنویّت می‌داند؛ تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

فردوسی در مقابل این غلط کاریهایی که نموده است، و این خلط و خبطهایی که آورده؛ در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد؛ و باید از عهده برآید. این اشعاری که حقایق را کنار می‌زند؛ و اطاعت از سلطان و شاه و حاکم را هر چه باشد و هر که باشد به مردم تحمیل می‌کند.

و حیدی جمله و إِنَّ صَلَاحَكُم فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ را درست عکس معنی کرده است. زیرا معنای این جمله اینست

که : «شما هنگامی صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما صالح و خوب باشد.»

ایشان اینطور معنی کرده‌اند که : «صلاح شما در صلاح‌دید پادشاه است» ؛ یعنی شما وقتی صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که پادشاه برای شما صلاح بداند عمل کنید ! و این خیانت در ترجمه است .

دیگر آنکه ایشان برای إقامة أدلّة اربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع که یکی از ادلّه اربعه است استفاده کنند ، و أبداً اجماعی در دست نبوده است ؛ گفته‌اند که چون ملاک حجّیت اجماع قول معصوم است؛ و از جهت کاشفیّت قول معصوم حجّت است ؛ لذا چون قول معصوم در مسأله است ، پس ملاک اجماع وجود دارد ؛ بنا به وحدت ملاک اجماع و خبر صادره از معصوم .

أهل علم و واردان به فنّ اصول می‌دانند که این اجماع نیست ، اجماع در مقابل سنّت که مراد روایات صادره از معصوم است ، عبارت است از: اتّفاق همهٔ مسلمین به طوریکه کاشف از قول معصوم باشد . ایشان برای اینکه دلیل‌های خود را زیاد کنند ، یک تزویری در معنای اجماع نموده ؛ و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسأله اصولی هم خیانتی کرده باشند ؛ تا آنکه خدمت تمام باشد ؛ و ادلّه اربعه همگی قائم و استوار .

و اما دلیلی عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته‌اند حکم می‌کند. عقل حکم می‌کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود، و نباید از سلطان جائر و حاکم ستم پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادل، واقع بین، از خود گذشته و صمیم و دلسوز به امت، و متحقق به حقیقت و واقع الامر، که سرش از رذائل اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمنشی و خود محوری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکام جائر برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته‌اند و آنها را می‌پروریده‌اند، تا برای عوام الناس مَهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجب کرد که چگونه امثال أبوهریره‌ها، و أبودرداه‌ها، و کعب أخبارها، و سَمْرَة بن جندب‌ها و غیرهم، با آنکه مدت‌ها از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین معاویه شدند؛ و هزاران حدیث در فضیلت شیخین و خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعییب و قذح امیرالمؤمنین علیه‌السّلام جعل کردند؛ و برای مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا

می خواندند .

تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست ؛ و اگر ما بخواهیم وضع دربار معاویه را تماشا کنیم ، به همین مجلسین سنا و شورای ملی و سناتورها و وکلای شورا نظر کنیم ؛ این آینه کاملاً حکایت از آن چهره می کند .

معاویه فرستاد نزد سَمْرَةَ بِنِ جُنْدُبٍ و پیام داد : یکصد هزار درهم می دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن :
 وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ^۱ «بعضی از مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا ، جان خود را می دهند و به خدا می فروشند ، و خداوند به بندگان خود مهربان است » درباره ابن ملجم مرادی که شقی ترین کسی از قبیله مراد بوده است ، نازل شده است . و آیه : وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادِ^۲.

۱- آیه ۲۰۷ ، از سوره ۲: بقره

۲- آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶ ، از سوره ۲: بقره

« و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیننده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست ، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعی باطنی و دل خود گواه می گیرند ؛ در حالی که دشمن ترین و سرسخت ترین دشمنان به اسلام و قرآنند . و چون پشت کنند ؛ از نزد تو بروند ؛ آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین ، و از ریشه برانداختن نسل مردم ؛ و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند ؛ و خداوند فساد را دوست ندارد ، و چون به آنها گفته شود: از خدا پرهیز ! چنان مقام شخصیت طلبی و عزّت او را به گناه درگیرد ، و باد غرور در سر بدواند ؛ که هیچ جایگاهی جز جهنّم و آن محلّ پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد .
 درباره علی بن ابیطالب نازل شده است .

سَمْرَةَ بِنِ جُنْدُبٍ قَبُولِ نَكَرَد ، معاویه دویست هزار درهم داد ، سَمْرَةَ قَبُولِ نَكَرَد ، معاویه چهارصد هزار درهم داد ، سَمْرَه قَبُولِ كَرَد .^۱

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد ، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم ، و با فوریتی هر چه تمامتر ، به طوری که دو مجلس را در هم ادغام نمودند ، تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می شود شورشی بر پا نکنند ، و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد ، اقدام به این عمل نمودند .

۱- «الغدیر» ج ۲ ، صد ۱۰۱ ، از «تاریخ طبری» ج ۵ ، ص ۲۲۹ ، و «کامل ابن اثیر» ج ۳ ، ص ۱۱۷ ، و «شرح ابی الحدید» ج ۲ ، ص ۲۴ .

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ ، فاتحه اسلام را خواندند ؛ و از نقطه نظر سیاست همان ملی گرائی و قوم پرستی و زردشتی گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند .

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت:

«تعیین مبدء جدید برای تاریخ ایران ، اساسی ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است .

تقویم جدید یک تقویم صد در صد ایرانی و ملی و بازگوینده تحول اصیل تاریخ پر افتخار ماست» .

فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت :

« ایران به صورت یک واحد مستقل ؛ و ملت ایران به صورت یک گروه متشکل ، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود آمد» .

امیر عباس هویدا نخست وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت . از جمله:

« ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می گوئیم . بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست ، بجای خود محفوظ خواهد ماند ... ولی تصمیم امروز شما در واقع تجلی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی ، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد ، و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته اند که یک مفهوم دارند» .

در فردای آن روز یعنی در روز دوشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۴ شمسی روزنامه اطلاعات در سرمقاله خود ، در ضمن

مقاله‌ای می‌نویسد:

«اکنون با طرحی که در جلسه مشترک مجلسین از تصویب گذشت ، این تقویم ملی (که منظور فروردین و اردیبهشت ، ولیکن بر اساس تاریخ هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق‌تری پیدا می‌کند که آغاز شاهنشاهی ایران ، یعنی جلوس کورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است . تقویم ملی ما که از نخستین روز فروردین شروع می‌شود ، و ماههای دوازدهگانه آن همه ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است ، ظاهراً این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمی‌شد

و تا آنکه گوید:

«برای کشوری که تاریخ مدون و منظم دارد ؛ و اساس شاهنشاهی آن از جلوس کورش بزرگ تا به امروز مستمراً دوام یافته است ؛ این چنین وضعی چندان منطقی نبود . برای اینکه هیچکدام از حوادث تاریخی منجمله حمله عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را بر هم نزده است . و ما در حالیکه آئین مقدس اسلام را پذیرفته‌ایم و بدان مفاخرت می‌کنیم ، تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته‌ایم و داریم . تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرم آغاز و به ماه ذیحجه ختم می‌شود ، جای خود را دارد ، تقویم ملی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می‌شود جای خود را .

آن تقویم هجری است ، و این تقویم شاهنشاهی ، که یکی نماینده مذهب ماست ، و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از تغییر تاریخ ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است ، و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی ، و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن

جاهلی ؛ و به انزوا در آوردن آئین حقّ و سنّت محمّدی ، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده ، و دین و مذهب آن را تأیید و تحکیم می کند .

و بطوری که سابقاً اشاره کردیم ، آنها می گویند :

«ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم ، آن به جای خود محفوظ است ، ولی تاریخ رسمی مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی باشد» .

یعنی آنچه به درد کشور می خورد ، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ پادشاهان هخامنشی است . این است که مردم را از دین می بُرد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب ، قطع می کند ، و این به درد استعمار می خورد .

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای مفاتیح الجنان خود گذارده ؛ و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلۃ الرغائب را از او آن مشخص می کند ؛ چه ضرری به استعمار و نقشه های شوم و سهم آگین آنها می زند ؟
می گویند :

«مبدء تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم ، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست ، ولی اگر بر آریکه سلطنت قرار گرفتن کورش بگیریم ، موجب سربلندی و سرافرازی .»

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ .

«أف بر شما باد بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه ، که در مقابل عبودیت پروردگار ، اتخاذ نموده و آن را آئین خود دانسته‌اید» .

تمام ملت‌های عالم ، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانشان می‌دانند . مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می‌گیرند . زردشتیان و یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند .

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود ، که از انتساب خود به او خودداری می‌کنید !؟

شما که در نوکری استعمار ، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده‌اید ! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند . آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود ، شما آن را هم نپذیرفتید ! و یکباره دست از همه انبیاء شسته ؛ و به دامن کورش و سیروس متوسل شدید ! **أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَسِيرُونَ عَلَىٰ مَنَهِجِ الشَّيْطَانِ .**

اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می‌آید ؛ و مقام عزت او تحمّل این گونه تعدی‌ها را نمی‌کند و بعد از طی سه مرحله : **أول** تبدیل هجری قمری به هجری شمسی ، **دوم** تبدیل هجری شمسی به هجری باستانی ، **سوم** تبدیل هجری باستانی

به شاهنشاهی باستانی ؛ نتیجه نکتب اعمال و سزای تعدیّات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد ؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود ، و اثر به خَیْر تبدیل می‌شود که فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ^۱ «آنها را درو کردیم ؛ و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکان‌ها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذْنَاهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۲.

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند ، صاعقه عذاب خداوندی که خوار و ذلیل کننده بود ، آنها را گرفت.»

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم ، انتظار می‌رفت که پس از فرو ریختن کاخ ظلم و استبداد ، و حرکت سیل خروشان ملت مسلمان که هزار و چهارصد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمد شیر داده‌اند ؛ و سپرده شدن اختیار ملت به خود ملت در مجلس خبرگانی که تشکیل شد ، تاریخ را فقط هجری قمری اعلام کنند ؛ ولی چنین نکردند ، و اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت تدوین شد:

«مبدء تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله

۱- آیه ۲۴ ، از سوره ۱۰ : یونس .

۲- آیه ۱۷ ، از سوره ۴۱ : فصلت

وسلم) است و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است. أمّا مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

در اینجا می‌بینیم اصلاحی که بعمل آمده فقط طرح مسأله سوّم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سالهای شمسی به رسمیت باقی است، و ماههای زردشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییر نکرده است.

و در این سه اشکال است :

اولاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو چه معنی دارد! جائیکه قرآن کریم، تاریخ را منحصرأً به شهور قمریّه منحصر می‌کند، و سنّت پیامبر اکرم، و منهاج پیشوایان دین إجماعاً و اتفاقاً نیز به ماههای قمری اقتضار کرده‌اند؛ اعتبار دادن که همان به رسمیت در آوردن ماهها و سالهای شمسی، منضمّاً به ماههای قمری صحیح نیست.

و ثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاک ندارد، حتماً باید مبنای کارهای دوائر دولتی هم مانند سایر امور مردمی و مذهبی ملت باشد؛ این تفکیک از کجا پیدا شده است؟

و ثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی قرار دادن، عبارةً آخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای شمسی

است. چون رسمیت معنایی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا عملاً دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می‌شناسند، نه قمری را؛ و در میان خود با آن معامله می‌کنند، نه با قمری؛ و این عین محذور است. یعنی تاریخ قمری اسلامی منسوخ شده است؛ و به جای آن تاریخ دیگری نشسته است؛ گرچه از جهت تیمن و تبرک، مبدء آن، هجرت باشد.

و این گفتار با طرح تغییر سوّم که در مجلسین گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می‌گفتند:

«تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ؛ و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است. و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و ادارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی؛ و نشست‌ها و سمینارها؛ و کنفرانسها؛ و جشن‌ها؛ و سالروزها؛ و معاهده‌ها و غیر ذلک.»

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب؛ و شهادت‌ها؛ و جشن‌ها؛ و غیرها را به تاریخ شمسی می‌گیرند. مثلاً شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضی مطهری را ۱۲ اردیبهشت می‌گیرند، با آنکه آن مرحوم در روز ۵ جمادی الثانیة به شهادت رسید.^۱ و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم

۱- مرحوم مطهری در پنجم جمادی الثانیة سنه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.

اشرفی و مرحوم مفتّح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه ، و روز وصل طلاب با دانشجویان قرار داده‌اند ؛ و غیر ذلک همه را بر اساس تاریخ شمسی فروردینی می‌گیرند .

رحلت علامه آیه الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرّم واقع شد^۱ را در روز ۲۴ آبان می‌گیرند در حالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است ؛ و او متحقّق به حقّ و امضای شهور و سالهای قمری است .

از اینها گذشته این شهادت‌ها و جشن‌ها و یادبودها چون بر اساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است ، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده ، مناسب‌تر است که با ماههای قمری یادآوری شود . شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سیّد حسن مدرّس رضوان الله علیه را در بندگاه کاشمّر که در ماه رمضان ، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یادآوری شود و سالروزش گرفته شود ، بهتر است یا در ۱۰ آذرماه؟^۲ به آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ

۱- رحلت ایشان درصبح یکشنبه هجدهم محرّم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریه قمریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطلاع اخیار و ابرار از سایر شهرستانها مراسم تشییع و تدفین به روز بعد موکول شد .

۲- مرحوم مدرّس در بیست و هفتم ماه رمضان ، سنه ۱۳۵۶ به شهادت رسید . مطابق ۱۰ آذرماه ۱۳۱۶ .

فضل الله نوری در روز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۳ رجب^۱ بهتر است یا در فلان ماه شمسی مثلاً؟

قیام مردم پس از دهه محرم که ده روز تمام عزاداری کرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها؛ و یاد عظمت سیدالشهداء علیه السلام، که منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد؛ و بالأخره موجب بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها؛ و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام؛ و قیام ملت مسلمان در تهران و قم؛ در روز دوازدهم محرم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

قیام مردم تهران در شب اول و روز اول محرم که کفن پوشیده و به یاد سیدالشهداء علیه السلام بانگ الله اکبر سر دادند و رژیم سفاکانه، این قیام را به خون نشاند در اول محرم بهتر است یا در ۵ مهرماه؟

باری طبق مدارک شرعی و براساس تجربه تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاه شماری امت اسلام است؛ نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هایی که در بین ممالک

۱-شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب سنه ۱۳۲۷ در میدان سپه تهران واقع شد.

اسلامی صورت می‌گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم که با هم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که نه سالهای شمسی اسلامی است، و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه با هم باید بر اساس و اصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم؛ تا در اولین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است، با یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهم باشیم.

باز هم می‌گوئیم چگونه سالگرد رحلت أميرالمؤمنین علیه‌السلام را به شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و الا یک روز در شوال و یک روز در ربیع الأول واقع می‌شود؟ و چگونه عاشورا را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و الا یک روز در رجب و یک روز در شوال واقع می‌شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه‌السلام را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و الا یک روز در محرم و یک روز در صفر واقع می‌شود؟ و به طور کلی در تمام سال دوران می‌کند؛ همینطور سایر امور از سالگردها و غیرها صحیح نیست^۱.

۱- درباره عید غدیر در فروع کافی، طبع مطبعة حیدری ج ۴، ص ۱۴۹، محمد بن

و این همان نسیئی است که قرآن ما را از آن نهی کرده ؛ و در سنت پیامبر در خطبه حجة الوداع به شدت ما را تحذیر نموده‌اند . زیرا که سالهای شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است . و اگر بنا شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسی قرار دهیم ، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم ؛ پس برای عدم ابتلاء به نسیئی و برقراری هر فعل در موضع و زمان مختص به خود هیچ چاره‌ای از اتخاذ شهر قمریه نداریم .

←

یعقوب کلینی از سهل بن زیاد ، از عبدالرحمن بن سالم ، از پدرش روایت کرده است که او گفت : از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم : آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و عید اضحی و عید فطر ، عیدی است ؟ فرمود: آری ! عیدی هست که از جهت احترام از آنها اعظم است ؟ گفتم: فدایت شوم ! آن کدام عید است ! فرمود: روزی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب نمود و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ . من گفتم: آن چه روزی است !؟ فرمود: و ما تصنع باليوم ؟ ان السننة تدور ؛ و لکنه يوم ثمانية عشر من ذی الحجّة تا آخر روایت که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمد و آل محمد ، بیان می‌کند . باری چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماههای شمسی بداند ، حضرت او را منع می‌کنند و می‌گویند: مناظ و میزان تعیین روزها و اعیاد و غیرها با شهر قمریه است نه شمسیه . و عید غدیر روز هجدهم ذی حجّه است . ولیکن بر حسب شهر شمسیه روز مشخصی نیست . زیرا پیوسته روزها در سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند . مثلاً یک روز عید غدیر در بهار و برج حمل است و یک روز مثلاً در تابستان و برج سرطان و یک روز در پائیز و برج قوس و هكذا . و چون مدار امور شرعیه و حساب با شهر قمریه است ؛ دانستن و تطبیق آن با شهر شمسیه ، فائده‌ای ندارد . و لهذا به سائل گفتند: و ما تصنع باليوم ؟ ان السننة تدور و لکنه يوم ثمانية عشر من ذی الحجّة .

چون در خطبه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در منی، موضوع نَسِیْ ذکر شد، و ما ناچار از شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در کیفیت نَسِیْ ما را به بحث کامل و شاملی در پیرامون شهور قمریّه و سنوات شمسیّه کشانید.

فَللهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ که این بحث پاکیزه تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم کتاب قرار گرفت.

تذییل: سال شمسی عبارت است از گردش یک دور زمین به دور خورشید؛ یعنی از ابتدای وصول زمین به اول برج حمل، تا وصول مجدد آن به این نقطه، که عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده ماه محسوس نیست؛ و خُرده می‌آورد، لذا همانطور که برای اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجم لازم است؛ برای کیفیت تقسیم این مقدار بر ماههای دوازده‌گانه نیز محاسبه منجم از امور ضروریّه و حتمی است. و چون منجمین در کیفیت تقسیم، اختلاف نموده‌اند؛ لذا ماههای شمسی بر اساس تاریخ‌های مختلف، رومی، مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین، مسیحی گرگواری، هجری شمسی، و شمسی یزدگردی، جلالی ملکشاهی و شمسی باستانی^۱

۱-سالهای رومی مرکب از دوازده ماه بدین ترتیب است:

تفاوت دارد؛ و در هر یک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

←

تشرین اول ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون ثانی، ۳۱ روز، شُباط ۲۸ روز و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیشان ۳۰ روز، آیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز.

تعدیل تاریخ رومی به تاریخ ژولین است، و همچنین کبیسه آن در هر ۴ سال یک بار است که در آخر شُباط افزوده می‌شود و بنابراین در سالهای کبائس ۳۶۶ روز می‌باشد.

سالهای مسیحی قیصری از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عیناً مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اول ژانویه ۷۵۴ از بنای شهر رومه قرار داده؛ و تولد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است.

سالهای این تاریخ بدین ترتیب عیناً مانند تاریخ رومی سیر می‌کند؛ و معروف به تاریخ ژولین است:

ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کبیسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مه ۳۱ روز، ژوئن ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، اوت ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همانطور که ملاحظه می‌شود فقط نام این ماهها با ماههای رومی تفاوت دارد، ولی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اول و ماه دوم زمستان است، مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شباط است و به همین ترتیب.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سید و شصت و پنج روز و شش ساعت می‌گیرند ۳۶۵/۲۵ روز فلها فقط هر ۴ سال یک بار کبیسه پیدا می‌کنند.

تاریخ مسیحی گرگوار چون سال حقیقی شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت، نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلها پاپ گرگوار با کمک منجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ۴ سال یکبار که کبیسه می‌گیرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند. بدین طریق که در رأس هر صد سال که می‌باید آن سال را کبیسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در

←

و اَمَّا سالهای قمری چون عبارت است از دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود است، که عبارت از

← رأس سه صد سال کیسه نکنند؛ و در رأس سده چهارم مطابق معمول کیسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگواری مشهور شد؛ و تاریخ ژولین منسوخ شد؛ و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان را گرگواری محاسبه می کنند.

در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است؛ و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حَمَل ۳۱ روز، ثَوْر ۳۱ روز، جَوْزَا ۳۲ روز، سَرَطَان ۳۱ روز، أَسَد ۳۱ روز، سُنْبَلَه ۳۱ روز، مِيزَان ۳۰ روز، عَقْرَب ۳۰ روز، قَسْوَس ۲۹ روز، جَدِئ ۲۹ روز، دَلْ ۳۰ روز، حُوت ۳۰ روز، أول سال هجری شمسی همیشه اول اعتدال ربیعی است. و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد.

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدأش جلوس یزدگر سوّم آخرین پادشاه ساسانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳۶۵ روز حساب شده فلّهذا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰.

و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می کردند که همان خمسّه مسترقّه می باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعد حکیم عمر خیّام درست شد و علّت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگردی معمول بود، و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلّهذا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگری گرفتند و خمسّه را در آخر اسفند

فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است؛ و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد؛ پس در سالها و ماههای قمری نیازی به محاسبه منجم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده‌اند؛ ولی آن راجع به شهر قمریه نجومی است، نه شهر قمریه شرعی که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

و چون دین مقدس اسلام دین فطرت است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱.

«وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می‌کند، استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر

←

اضافه کردند، و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کیسه نمایند؛ یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر، ۴ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کیسه کنند؛ و با این تقویم تا مدت شش هزار سال نقص وارد نمی‌شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند؛ ششماه اول را از فروردین هر یک ۳۱ روز، و پنج ماه دوم را هر یک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ روز شمردند؛ و در سالهای کیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

۱- (آیه ۳۰ از سوره ۳۰: روم)

و تبدیلی نیست؛ اینست دین استوار و پا برجا؛ ولیکن اکثر مردم این حقیقت را إدراک نمی‌نمایند.»

فلهذا أحكام و قوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. می‌گوید:

هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدی، آن را اول ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر!

این دستوری است ساده و آسان و همگانی و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن؛ و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات قضیه‌ای است همگانی. و برای عالم و جاهل و ریاضی‌دان و درس ناخوانده، و منجم و غیر منجم و تمدن و بدوی و حضری و سفری تفاوتی ندارد؛ و در حساب اشتباه نمی‌شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر در روی کشتی بر روی آب بماند؛ و یا بر فراز قله کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند؛ و یا در قری و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید؛ و یا از کاروان منقطع شود، و سالها در میان بادیه و بیابان بماند؛ باز می‌داند ماهش کدام است. و امروز کدام روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری است، اینطور مقرر داشته است که برای تمام افراد عالم سالها و ماهها

بر اصل رؤیت أهله و شهر قمریّه ترتیب یابد . و این به قدری دقیق و ظریف است ، که اگر دو نفر مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست ، و نه منجمی و نه محاسبی ؛ چنانچه از هم جدا شوند ؛ یکی در این طرف کُره در مشرق زمین ؛ و دیگری در آن طرف کره در مغرب زمین ، قرار گیرد ؛ و سالیان دراز هم از هم جدا باشند ؛ چون به یکدیگر برسند ، می دانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی است . زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال دارند ؛ و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند ؛ و حساب روزها را نیز دارند .

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده پیدا نمی شود ؛ و نیاز به محاسبه منجم ندارد ، و قائلین و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند ؛ و نیاز به جعل و حدس و تقریب و تخمین و قرارداد نیست .

و این قانونی است که می تواند بشر را اداره کند ؛ و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت ، حکم بفرستد ؛ و همه را متفقاً و متحداً در تحت یک پرچم و یک تاریخ و یک تقویم در آورد ؛ و شریعت آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: **بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمِحَةٍ سَهْلَةٍ** همین

است .

اما اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی ، تقویم شمسی باشد ، چه اشکالاتی در پی داشت ، خدا می داند !

اولاً نیاز به رَصَد ، و منجّم و تعیین نقطه اعتدال ربیعی ، و یا اعتدال خریفی بوده و اسلام هیچگاه احکام خود را به نیاز امر مجعول خارجی مقید نمی کند .

ثانیاً کدامیک از شهور شمسیّه را معتبر دانند؟ زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیّه بنا بر تقاویم مختلف ، متفاوت است .

ثالثاً اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجّم می سپرد ، هر منجّمی به دلخواه خود به طوری مخصوص ، ماهها را مرتّب و منظم می نمود ، و این موجب خلاف و اختلاف در اُمت در تقویم و احکام می شد . و می دانیم که چنانچه منجّمین در اصل حساب و تعیین مقدار کیسه اشتباه نکنند ، اختیار تعیین مقدار ماهها امری است مجعول و در تحت اختیار آنان . و هیچ رأی منجّم خاصی را با حفظ اصول حساب نمی توان بر رأی منجّم دیگری مقدم داشت .

و رابعاً موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می گشت ، و اهالی قُری و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که

سفرشان به طول می‌انجامید ، حساب خود را گم می‌کردند ، و در اینصورت دیگر برای بقاء شریعت و حلال محمد حلال^۱ الی یوم القیامة و حرام محمد حرام^۱ الی یوم القیامة^۱ مفهوم و مصداقی بجای نمی‌ماند .

پس می‌بینیم که چگونه با آیه کریمه :

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ .

اولاً این ترتیب ماههای قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته ، و دوازده تا بودن آنها را ، مربوط به اصل تکوین و فطرت ، و پیدایش آسمان و زمین دانسته ، و علاوه این را دین قیّم یعنی آئین استوار و پا برجا و ثابت معرفی کرده است . یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدا نکردنی و تحریف ناپذیرفتنی خداوند متعال است ؛ تا هنگامی که آسمانها و زمین برپاست .^۲

۱- گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که شیعه و سنی روایت کرده‌اند: « حلال محمد حلال است تا روز قیامت؛ و حرام محمد حرام است تا یوم القیامة » .

۲- و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا ج ۲ ص ۲۸ پس از تفسیر این آیه مبارکه گوید: و فی هذه الآية دلالة على أن الاعتبار فی السنین بالشهور القمریه لا بالشمسیة ، و الاحکام الشرعیة معلقة بها . و ذلك لما علم الله سبحانه فيه من المصلحة ، و لسهولة معرفة ذلك على الخاص و العام . و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی و

مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظم است که امروز که روز چهارم ربیع الثانی یکهزار و چهار صد و پنج هجریه قمریه است، در تمام نقاط عالم، و در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز؛ و همین ماه، و همین سال است.

حال در می‌یابیم که چگونه دست استعمار کوشیده است که این تاریخ قویم را بر هم زند و یا بر اساس ماهها و سالهای شمسی، گر چه مبدأ هجرت بجای خود باقی باشد؛ و یا بر اساس تبدیل تاریخ هجری به مسیحی، و یا به تاریخ شاهنشاهی، این وحدت را قطع کند و این ریسمان متین را ببرد. **قَطَعَ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ وَ تَبَّتْ كَلِمَتُهُمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ بَمَا عَمَلُوا، وَ تَبَّتْ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِدِينِهِمُ الْقَوِيمِ وَ صِرَاطِهِمُ الْمُسْتَقِيمِ وَ أَعْلَى كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ هِيَ كَلِمَةُ الْعُلِيَّآ.**

ثانیاً از منافی که از سالها و ماههای قمری به نظر می‌رسد، تطوّر اعمال افراد مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلاً روزه ماه رمضان پیوسته در سنوات فصول گردش می‌کند. و مسلمان روزه‌دار در زمستان و بهار و

←
احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قمری است. و این به جهت آنست که خداوند سبحانه می‌دانسته است که در آن مصلحتی است؛ و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواصّ و برای عامّه مردم.

تابستان و پائیز روزه می‌گیرد؛ بدون امکان هیچگونه تخلفی . و بنابراین علاوه بر آنکه مزاج و طبع او در فصول اربعه نیاز به روزه در فصول اربعه دارد - طبق برداشت احکام و قوانین از اصل فطرت - و منافع صحی روزه به طور کامل عائد او می‌شود، مزاج و طبع و إرادة او را آماده برای گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می‌کند . و بنابراین جهاد فی سبیل الله که واجب و همگانی و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و اعتدال هوا ندارد، و چه بسا ممکن است در تابستان گرم واقع شود، و لازم می‌آید که امت مسلمان در شرایط سخت گرما و طولانی بودن روز؛ و یا سرما و شدت آن از حقوق حقّه خود دفاع کنند، و به جهاد با خصم برخیزند، این جهاد و دفاع، برای مسلمان آسان می‌شود . و همچنین حجّ که در ذوالحجّه صورت می‌گیرد؛ و در فصول اربعه گردش می‌کند، مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد حجّ حتی در سرمای سرد و در گرمای گرم، او را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیّت و شرایطی آماده و مجهّز می‌سازد .

و محصل مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می‌گردد، اسلام که بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است، احکام و تکالیف را

طوری مقرر فرموده است که با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد .

و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است ، که اسلام آن را امضاء کرده و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل ، مرغوب دانسته است ؛ کلامی است از حقیقت خالی .

اسلام ابداً در این باره ترغیبی نکرده است ؛ بلکه گرفتن عید را به عنوان سنّت ملّی و آداب قومی بدعت شمرده ؛ و مردود دانسته است . روایتی که در در این باب از مُعَلّی بْنِ خُنَیْسٍ وارد شده ، ضعیف السّند است ، و بقیّه احادیث نیز به همین منوال . و غسل و دعا نیز بنا بر ادلّه تسامح در سنن بر اساس روایات مَنْ بَلَّغَهُ ثَوَابٌ عَلَی شَیْءٍ فَآتَى بِهِ التَّمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْ تَبِیْهُ وَ إِنْ لَمْ یَكُنْ كَمَا بَلَغَ^۱ مشرّع حکم نیست ، و استمساک به آنها در این مورد مبنی ندارد . و ما در باب عید نورز و عدم جواز تمسّک به ادلّه تسامح در سنن در این مورد ، در نظر داریم رساله شامل و کاملی بنویسیم بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

۱- «هر کس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود ؛ و آن کس به جهت دریافت آن ثواب ، آن عمل را به جای آورد ، آن ثواب به او داده خواهد شد ؛ و اگر چه واقع امر ، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

و همچنین دربارهٔ مهرجان که عید مهرگان است نهی وارد شده است . و تمسّک به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیّت شمرده است . امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند . انشا الله تعالی .

در اینجا دیگر بحث دربارهٔ شهور و سنوات قمریّه و شمسیّه را به پایان می‌بریم ؛ و در تفسیر نَسِیْئِی که در آیهٔ کریمه و در روایت شریفهٔ نبویّه در حِجَّةِ الْوَدَاعِ آمده بود ، مطلب را ختم می‌کنیم ؛ و توفیق علم و عمل را برای خود و برای جمیع مؤمنین و مؤمنات از درگاه حضرت مَنّان مسئلت داریم .

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

ضمائم

ضمائم

ص ۱۵، س ۷:

از آنچه از بعضی از روایات به دست می‌آید که حضرت محسن در وقت سِقط شش ماهه بوده‌است، و سقط بواسطه ضرب عمر و فُتْقُذ و فشار در و دیوار صورت گرفته، و آن بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم تحقق پذیرفته است؛ می‌توان بدست آورد که: حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها در وقت اداء مناسک حج سه ماهه بحضرت محسن حامل بوده‌اند. در «تلخیص شافی» ص ۴۱۵؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۳، ص ۲۰۵ روایت کرده است که:

ضَرْبِ عُمَرَ لَهَا (فَاطِمَةَ) بِالسَّوْطِ عَلَى عَضْدِهَا حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلَجِ الْأَسْوَدِ.
وَرَكَلَ الْأَبَابَ بِرِجْلِهِ حَتَّى أَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلَةٌ بِالْمُحْسَنِ لِسِنَّةِ أَشْهُرٍ، وَ
إِسْقَاطِهَا إِيَّاهُ.

و در «تلخیص شافی» سقط محسن را جزء طعن های وارده بر ابوبکر به شمار آورده است و گوید:

وَمِمَّا أَنْكَرَ عَلَيْهِ ضَرْبُهُمْ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ، وَ قَدْ رُوِيَ: أَنَّهُمْ ضَرَبُوهَا
بِالسَّيِّطِ. وَ الْمَشْهُورُ الَّذِي لِاخْتِلَافٍ فِيهِ بَيْنَ الشَّيْخَةِ: أَنَّ عُمَرَ ضَرَبَ عَلَى بَطْنِهَا
حَتَّى أَسْقَطَتْ. فَسُمِّيَ السَّقْطُ مُحْسِنًا. وَ الرَّوَايَةُ بِذَلِكَ مَشْهُورَةٌ عِنْدَهُمْ. (طبع
نجف اشرف، ج ۳، ص ۱۵۶)

.....

ص ۲۳، س ۱۱ :

آیه الله سیّد شرف الدین عاملی در کتاب «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم، از ص ۳۸۳ تا ص ۳۸۵ گوید: پیامبر در حجة الوداع با نود هزار تن - و بیشتر نیز گفته شده است - از مدینه بیرون آمد چنانچه در «سیره حلبیه» و «دحلانیه» وارد است، غیر از آنانکه در راه و یا در عرفه به آنحضرت رسیدند. چون در موقف عرفه آمد **أهابَ بِالْحُجَّاجِ** (صدا زد حاجیان را صدائی که درنگ کنند و یا به سوی او بیایند.) آنان را به وصیتهای خود و وصیتهای انبیاء قبل از خود توصیه کرد؛ بشارت داد، و برحذر داشت. و از جمله آنکه در آنروز گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي يَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَاجِيبْ. وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا لَنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تُحْلِفُونِي فِيهِمَا؟!

و در مواقف عدیده‌ای پیش از این موقف و بعد از آن اُمت را به دو ریسمان (کتاب و عترت) محکم بست، و بازماندگان اُمت را به دو ثقل مصون داشت که کتاب خدا و امامان از عترت او باشند. اُمت را بشارت داد که اگر راه و روش آن دو را پیش گیرند، باقی بر هدایت خواهند بود و اگر به آن دو تمسک نجویند گمراه می‌شوند. و آنان را با خبر کرد که: آن دو تا از هم جدائی ندارند و زمین از آن دو خالی نمی‌ماند.

امّا موقف‌های رسول اکرم در این معنی عمومی نبود. لیکن این موقف روز عرفات و موقف بعدی که روز غدیر است عمومی بود. پیامبر در حضور عامّه مسلمین علی رؤوس الأشهاد إعلان فرمود. و از عرفات به

مشعر کوچ نکرد در روز عرفه تا اینکه بر بالای ناقه خود برآمد و با صدای بلند تمام اهل موقف را بانگ زد (که بایستید و به سوی من بیایید) و در حالیکه همه گرد آنحضرت حلقه زده و دورش را احاطه کرده بودند، و چشمها و گوشهای خود را به آنحضرت دوخته بودند و دلهایشان را به آنحضرت سپرده بودند، به آن جمعیت فرمود: **عَلِيٌّ مِّنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ؛ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي اِلَّا اَنَا وَ عَلِيٌّ.**

به چه کلام و عهدمبارکی است که بر زبان آسان و در ترازو و میزان سنگین است. برای علی در آداء از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمَانِ صَلَاحِيَّتِي رَا اَثَابَتْ وَ مَقَرَّرَ نَمُودَ كِهْ خُودَشْ اَزْ طَرَفِ خُداوند آن صَلَاحِيَّتِ رَا در آداء از جانب خداوند داشت. و این کلام به علی رخصت می دهد که: آنچه را از احکام شرعیه که محلّ ابتلای مردم نبوده است و سپس محلّ ابتلا می گردد و آنها را رسول خدا در او به ودیعت سپرده است؛ علی به مثابه رسول خدا حقّ تشریح آن احکام را دارد و در این امر با نفس رسول خدا شریک است، و بر آنچه خدا به رسولش وحی کرده است علی را مؤتمن شمرده است.

آیه الله عاملی (ره) در تعلیقه فرماید:

اینست مراد به آداء از رسول خدا که برای علی ثابت است و از دیگران نفی شده است. و گرنه معلوم است که فقهاء در فروع دین، و اصولیون در اصول دین، و محدثین در سنت، و حمله آثار در آثار؛ از رسول خدا آدا می کنند. بر کسی حرجی در این مسائل نیست مگر آنکه مشرّع از طرف خدا و رسولش باشد. **وَ مَنْ كَذَبَ عَلِيَّ أَحَدِهِمَا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.**

.....

ص ۲۹، س آخر :

و بر همین اساس زینب دختر رسول خدا، شوهر خود ابوالعاص را که در مدینه آمده بود امان داد. (رجوع شود به کتاب بنت الشَّاطِی « موسوعة آل النَّبِی » کتاب چهارم : « زینب بطلة کربلاء » ص ۶۲۸).

.....

ص ۷۸، س ۱۴ :

و عجیب اینست که آقایان بحثهای مجمل و مبین، و یا مطلق و مقید را که در اصول می‌شود، در اینجا فراموش می‌کنند و از باب حُبُّ الشَّیْءِ یُعْمَى و یُصِمُّ برای برافراشتن ماهها و سنوات شمسیه استدلال به بعضی از مجملات قرآن می‌کنند. روزی کسی می‌گفت: آیه ۱۲، از سوره ۱۷: اِسْرَاءِ دلالت بر اعتبار حرکت شمس در ماهها و سالهای شمسی دارد :

وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ اَیَّتَیْنِ فَمَحَوْنَا اَیَّةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنَا اَیَّةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتُبْتَغُوا فُضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّیْنَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلُّ شَیْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِیلاً. « ما شب و روز را دو آیه قرار دادیم، پس آیه شب را محو کردیم، و آیه روز را قابل دیدار و روشن نمودیم؛ تا شما فضل و رحمت بیشتری از جانب پروردگارتان بجوئید، و برای آنکه تعداد سالها را بدانید و حساب را بدانید، و هر چیزی را ما جدا جدا نموده و بطور متفرق و مفصل قرار دادیم.»

حقیر در پاسخ گفتم: این آیه کجا و آن آیه کجا؟ این آیه می‌خواهد بفهماند: شب و روزی که پی در پی بدنال هم می‌آیند و می‌روند، برای دانستن تعداد حساب سالها و برقراری حساب است. یعنی اگر همیشه شب بود، و یا پیوسته روز بود، شما ابداً حساب و شماره سالها را نمی‌دانستید!

چنانکه در آیه ۷۱ و ۷۲ از سوره قصص می فرماید :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ .

بنابراین ، آیه سوره اسراء که محو لیل و مبصر بودن نهار است دلالت دارد بر اینکه : اجمالاً حرکت شمس در پیدایش روز و شب مؤثر است و تا روز و شبی نباشد تعداد و مقدار سالها مشخص نمی شود ؛ اما انباشته شدن این مقدار روزها در هر ماه قمری و دوازده تایی آنها برای سال قمری ، و یا انباشته شدن سیصد و شصت و پنج روز آن برای سال شمسی ؛ ابدأً از این آیه بدست نمی آید ؛ فلهدا آیه از اینجهت اجمال دارد ، و آیه ۵ ، از سوره ۱۰ :

يونس: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ، مَبِينٍ لِّمَنْ جَمِلَ وَمَقِيَّدٍ لِّمَنْ مَهْمَلٌ ، وَمَخْصُصٍ لِّمَنْ أُطْلِقَ .

زیرا در این آیه که هم لفظ شمس آمده است و هم لفظ قمر ، با تقدیر منازل قمر بنای حساب و گاه شماری سالها را مقرر فرموده است ، و با ضمیر مذکر « وَقَدَرَهُ » که به خصوص قمر برمی گردد باید این محاسبه را نمود ؛ وگرنه می گفت: و قدرها تا به شمس که مؤنث است برگردد ، و یا لأقل میگفت : و قدرهما که به هر دو برمی گردد . ولی می دانیم که: بخصوص قمر برگرداننده است. مثل اینکه کسی به شما بگوید : من شما را با عطای خودم از نیازمندی بیرون می آورم و معین نکند از چه نوع مالی به شما می دهد . سپس بگوید : من با دینار ، نه با درهم ؛ شما را از نیازمندی بیرون می آورم ؛

آیا از این دو جمله شما مجموعاً بطور قطع و یقین نمی‌فهمید که: اعطای وی به شما دینار است نه درهم؟!

باب مجمل و مبین یکی از أبواب مهم علم اصول است، چرا ما طلبه‌ها چون به آنجا می‌رسیم خوب بحث می‌کنیم، و چون به اینجا می‌آئیم چشم می‌بندیم و میخواهیم آیات قرآن را بر خلاف اصول عقلاء و محاورات و أخذ قرائن، و حمل مجمل بر مبین، و حمل مطلق بر مقید، به دلخواه معنی کنیم؟! سبحان الله هذا إفكٌ عظیمٌ .

نظیر این اشتباه، خطای بعضی دیگر است که استدلال کرده‌اند به آیه ۵، از سوره ۵۵: رحمن: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ. و آیه ۹۶، از سوره ۵: الأنعام: فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ . و واضح است که این استدلال نیز بسیار واهی است؛ زیرا حُسْبَانٌ با ضمه به معنی حساب است و معنی آیه اول اینست که: يَجْرِيان بِحِسَابٍ معلومٍ و مقدر. ما خورشید و ماه را در مدار خودشان گتره و بدون حساب یله نساختیم، بلکه روی نظم و حساب دقیق، هر یک از آن دو در حرکت می‌باشند. و معنی آیه دوم اینست که: « خداوند شکافنده صبح است (که آنرا از پرده های ظلمت بیرون می‌کشد) و شب را برای آرامش قرار داده است، و خورشید و ماه را با نظمی معین در مدار خود به حرکت درآورده است. اینست اندازه گیری خداوند عزیز و علیم. » در اینجا نیز می‌بینیم: آیه در صدد بیان حساب و دقت مدار و سیر حرکت خورشید و ماه است؛ این معنی چه ربطی دارد به آنکه ما باید حساب را از خورشید بگیریم؟ و بر فرض صحّت دلیل، این معنی نیز واضح است که حُسْبَانٌ مُهْمَلٌ است و آیه

وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ مُبَيَّنَاتٍ. و در قرآن کریم مطلقات و مهملات و مجملات بسیار است که باید به مقید و مخصّص و مبین ارجاع داد .

.....

ص ۱۳۷ ، س آخر :

بخدا سوگند ، من قتل این سید مظلوم را در این مکان شرق خراسان، از رضاخان و ژاندارم‌های او نمی‌دانم؛ بلکه از دو انگشت إبهام و سبّابه آن مرد یهودی مسلکی می‌دانم که استعمار انگلیس را جان داد : گِلادستون نخست وزیر انگلیس که در مجلس اعیان، قرآن را به خشم بر روی تریبون کوفت و گفت: تا این کتاب در میان مسلمین باشد ، اطاعت و امنیت سرزمینهای مسلمان نشین در برابر استعمار انگلیس محال است.

آن دست از غرب اروپا بر فراز دریاها و کوهها و بیابانها ، قاره‌ها را پیمود و در روز ۲۷ رمضان در حال روزه در وقت غروب آفتاب گلوی این عالم متعهد اسلام را فشرد ، و وی را خفه کرد . و این تغییر تاریخ قمری به شمسی یکی از مظاهر همان برداشتن قرآن است.